

به مناسبت سالگرد درگذشت فرشید شریعت



"فرهاد"

گوهرانسان را پاس می داشت

گزارشی از مراسم اولین سالگرد

رفیق فرشید شریعت

به عزیزِ خاطره انگیز

فرشید (فرهاد) شریعت

(رضا مقصدی)

"زندگی"

شهرام دریانی

جای صدایت خالیست فرهاد

امیر شترا فت

برای فرهاد (فرشید شریعت)

جمشید مهر

صفحات ۹ تا ۱۳

در راه شکل گیری ائتلافی وسیع برای آزادی و دموکراسی در ایران بکوشیم!

بیانیه ای با امضای جمعی از دانشجویان خارج و داخل کشور انتشار یافته که تعداد زیادی از احزاب و سازمان های اپوزیسیون ایرانی و از جمله سازمان ما را مورد خطاب قرار داده است. این بیانیه " احزاب، گروه ها و شخصیت های سیاسی دموکرات، جمهوری خواه و مشروطه خواه مدافع آزادی، دموکراسی و حقوق بشر در داخل و خارج از کشور" را به اتحادی فراگیر در مقابل جمهوری اسلامی فرا خوانده است. ما ضمن حمایت از تلاش های شما در جهت نزدیکی و ائتلاف نیروهای سیاسی در مقابل جمهوری اسلامی، لازم است یادآوری کنیم که نیت خیرخواهانه شما با واقعیات جامعه ما و صف بندی واقعی نیروهای آن همخوانی ندارد و نمی تواند ائتلافی فراگیر از همه نیروهائی که شما در بیانیه خود از آنها نام برده اید شکل گیرد. اما می توان در جهت ائتلاف و همکاری هر چه بیشتر نیروهای درون هر طیف تلاش کرد.

صفحه ۲

اجلاس ۲۵ نوامبر آژانس بین المللی انرژی اتمی

نقطه پایان

برنامه اتمی جمهوری اسلامی

صفحه ۳

مسعود فتحی

نگاهی به جنبش کارگری ایران در سال گذشته

مبارزات کارگران اشکال رادیکال تری می یابد

صفحه ۵

انکار واقعیت به دوری از حقیقت می رسد

صفحه ۱۴

محمد اعظمی



دموکراسی و مسئله ملی در ایران

صفحه ۱۶

احمد آزاد



آزادی بیان در حزب

صفحه ۲۰

محمد اعظمی



در راه شکل گیری ائتلافی وسیع برای آزادی و دموکراسی در ایران بکوشیم!

این نیروها تلاش برای تغییر رژیم از درون است و در ائتلاف های ضد حکومت وارد نمی شوند.

۳ - نیروهایی که برای تامین آزادی، دموکراسی، حقوق بشروجدائی دین از حکومت در ایران تلاش می کنند، در کنار مردم و در مقابل جمهوری اسلامی ایستاده اند و برای سرنگونی این حکومت و استقرار حکومتی دموکراتیک با رای آزاد مردم مبارزه می کنند.

سازمان ما که از وحدت سه سازمان سیاسی شکل گرفته و خود یکی از نمونه هایی است که در عمل گام در راه ائتلاف و وحدت در جنبش چپ و جنبش اپوزیسیون ایران نهاده است، دست همه نیروهای این طیف را در جهت تشکیل یک ائتلاف وسیع و کمک به شکل گیری یک آلترناتیو فراگیر، انقلابی و دموکراتیک، به گرمی می فشارد؛ ائتلافی که هم اکنون در حال شکل گیری است. برای تقویت و گسترش دموکراسی و حفظ و نهادینه شدن آن در جامعه، ما به خصوص بر حضور هرچه وسیع تر نیروهای چپ در چنین ائتلافی تاکید داریم و خود در این جهت حرکت می کنیم.

دوستان عزیز دانشجوی

ما ضمن حمایت از تلاش های شما در جهت نزدیکی و ائتلاف نیروهای سیاسی در مقابل جمهوری اسلامی، لازم است یادآوری کنیم که نیت خیرخواهانه شما با واقعیات جامعه ما و صف بندی واقعی نیروهای آن همخوانی ندارد و نمی تواند ائتلافی فراگیر از همه نیروهایی که شما در بیانیه خود از آنها نام برده اید شکل گیرد. اما می توان در جهت ائتلاف و همکاری هرچه بیشتر نیروهای درون هر طیف تلاش کرد. کاستن از تفرقه کنونی و نزدیکی و همکاری نیروهایی که راستای سیاسی همسان یا مشابهی را دنبال می کنند، در مجموع، اپوزیسیون دموکراتیک را تقویت و جمهوری اسلامی را تضعیف خواهد کرد.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۴ آذر ۱۳۸۴ - ۲۴ نوامبر ۲۰۰۵

و روشن صورت گیرد. تجربه ای که این بیانیه به آن توجه نکرده است.

نیروهایی که این بیانیه خطاب به آنها نوشته شده است را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱- نیروهای مشروطه خواه و سلطنت طلب، یعنی گروه هایی که مردم ایران با انقلاب بهمین به آنها "نه" گفتند.

اگر بپذیریم که رای آزاد مردم در یک حکومت انتخابی و قابل تعویض تجلی می یابد، این گروه ها با تلاش برای استقرار مجدد سلطنت مطلقه و یا در بهترین حالت، مشروطه سلطنتی، با توده مردم و خواست آزادیخواهانه آنها بیگانه اند. حکومت سلطنتی حتی اگر به رای گذاشته شود و مردم هم به آن رای دهند، باز به دلیل نقض حق رای مردم در فرآیند انتخابات و جایگزینی حکومتی بر مبنای ارث به جای انتخاب، غیر دموکراتیک و مردود است. این گروه ها که با اساس دموکراسی یعنی اعمال اراده مردم و به رسمیت شناختن حق انتخاب آنها مخالف اند و به رای آزاد مردم متکی نیستند، قدرت خود را نه از جامعه و مردم، که از خارج کسب می کنند و بنا بر این، به آنها وابسته می مانند و با استقلال سیاسی و عدم دخالت نیروهای خارجی در امور جامعه ایران هم بیگانه اند. این نیروها حقوق دموکراتیک جامعه را نیز به رسمیت نمی شناسند. آنان ممکن است اکنون که در قدرت نیستند، برخی از آزادی ها و حقوق مردم را در شعار تأیید کنند، اما در همین شرایط نیز کثیرالمله بودن ایران و حقوق دموکراتیک خلق ها و ملیت های ساکن ایران را نمی پذیرند و بنا بر این نمی توانند در ائتلاف برای استقرار دموکراسی در ایران جای گیرند.

۲- برخی نیروهای جمهوری خواه که به آزادی و دموکراسی اعتقاد دارند، ولی اپوزیسیون جمهوری اسلامی نیستند و برای برداشتن این سد به مثابه مانع اصلی راه آزادی و دموکراسی در ایران مبارزه نمی کنند.

این نیروها هنوز امید به اصلاح جمهوری اسلامی و تحول آن به یک رژیم دموکراتیک را دارند. سیاست

بیانیه ای با امضای جمعی از دانشجویان خارج و داخل کشور انتشار یافته که تعداد زیادی از احزاب و سازمان های اپوزیسیون ایرانی و از جمله سازمان ما را مورد خطاب قرار داده است. این بیانیه " احزاب، گروه ها و شخصیت های سیاسی دموکرات، جمهوری خواه و مشروطه خواه مدافع آزادی، دموکراسی و حقوق بشر در داخل و خارج از کشور" را به اتحادی فراگیر در مقابل جمهوری اسلامی فرا خوانده است. تاکید بر "دیکتاتوری" و "غیر مردمی" بودن نظام جمهوری اسلامی، ضرورت سرنگونی این رژیم برای استقرار آزادی و دموکراسی در ایران و ضرورت ائتلاف وسیع نیروها در این راستا، از مضامین مثبت مورد تاکید در این بیانیه است؛ مضامینی که تجربه سی ساله اخیر مبارزه مردم ایران برای احقاق حقوق پایمال شده شان بر آن صحه گذاشته است.

آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، جدائی دین از دولت و عدالت اجتماعی، محوری ترین خواسته های مردم ایران است که با ماهیت جمهوری اسلامی در تضاد است. این حکومت نه تنها قادر به تامین آنها نیست، که خود مانع اصلی تحقق آنها است. مردم ایران برای دستیابی به این خواست ها به اشکال مختلف و در سطوح متفاوت، به صورت مستمر در حال مبارزه اند. اما این مبارزات پراکنده بوده، چندان اثرگذار نیست. شکل گیری یک آلترناتیو دموکراتیک و نیرومند در برابر جمهوری اسلامی که بتواند اعتماد توده ها را جلب نماید، نیاز امروز جامعه و از ضروریات به ثمر نشستن چنین مبارزه ای است و اتحاد نیروهایی که به این اهداف معتقدند، یکی از سنگ پایه های ایجاد آن آلترناتیو است.

انقلاب بزرگ مردم ایران در بهمن ماه ۱۳۵۷ بر ضد شاه و برای به تاریخ سپردن نظام سلطنتی در ایران، گر چه به قدرت گیری حکومتی به مراتب خشن تر و دیکتاتورتر از رژیم شاه انجامید و خواسته های انقلاب مردم تحقق نیافت، اما تجربه و درس مثبتی که با خود داشت، آگاهی از این بود که "همه با هم" در شرایطی ممکن است، ولی لزوماً مثبت نیست و ائتلاف نیروها باید بر مبنای برنامه و پلانفرم مشخص

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

بود. در تمام این مدت نیز، همواره گزارشات رسمی دولت جمهوری اسلامی به آژانس بین المللی یا ناقص بوده اند و یا این که بخشی از فعالیت های هسته ای را منعکس ننموده اند. آخرین آن ها مربوط به کشف طرحهای جدیدی است که جمهوری اسلامی مدعی است به طور ناخواسته از طریق شبکه قاچاق مواد و فناوری هسته ای عبدالقادر خان، فیزیکدان پاکستانی، دریافت کرده است. همه این قبیل تخلفات تا زمانی که دولت ایران بر تعهدات خود در مذاکره با اروپا پایبند بود، موجب آن نبود که ارجاع پرونده آن به شورای امنیت در دستور کار قرار گیرد.

اما با لغو یک جانبه قرارداد پاریس و آغاز مجدد غنی سازی، بخصوص با روی کار آمدن دولت جدید در تهران و تغییر جدی در لحن برخورد با مناسبات و تعهدات بین المللی، دول اروپائی خود مبتکر ارسال پرونده اتمی جمهوری اسلامی به شورای امنیت شدند. سخنرانی احمدی نژاد در سازمان ملل که آقای خامنه ای آن را «حرف دل مردم» اعلام کرد، درخواست «محو اسرائیل» از روی نقشه خاورمیانه از طرف رئیس جمهور جدید حکومت اسلامی، نقش موثری در این روند ایفا نمود.

واقعیت اما فراتر از این یا آن اقدام دست اندرکاران جمهوری اسلامی است. بحث دست یابی به فناوری اتمی از طرف جمهوری اسلامی با نگرانی هائی در استفاده از این فناوری از سوی این حکومت گره خورده است. دولت ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا رسماً اعلام کرده اند که تحمل نمی کنند که جمهوری اسلامی به امکان تولید سلاح اتمی دست یابد، همه تلاش آن ها در خدمت بازدارنگی این حکومت در این عرصه است. به زبان دیگر، آن ها اعتمادی به استفاده صلح آمیز حکومت اسلامی از فناوری اتمی ندارند. با عزیمت از این موضع نیز عدم شفافیت از سوی جمهوری اسلامی در این عرصه و بخصوص اصرار بر غنی سازی اورانیوم از سوی این دولت را گامی در جهت دسترسی به امکان دستیابی بر سلاح اتمی تلقی می کنند. روشن است که سخنان امثال احمدی نژاد در مورد اسرائیل و غیره جدا از هر هدفی که دنبال کند، در خدمت این بی اعتمادی رسمی است. اکنون دیگر با مصوبه اجلاس اخیر شورای حکام، پرونده جمهوری اسلامی ورق دیگری خورده است. صحبت دیگر نه از **تعلیق** فعالیت های اتمی و **اعتماد سازی**، بلکه اساساً قطع کامل و **چشم پوشی** از بخش مهمی از فن آوری هسته ای است. اروپا باب مذاکره با جمهوری اسلامی را نبسته است، اما شرط مذاکره را تغییر و از تعلیق، به قطع کامل غنی سازی و انتقال آن به روسیه، ارتقا داده شده است.

بدون شک موضع جدید شورای حکام بحران حول پروژه هسته ای جمهوری اسلامی را وارد مرحله جدیدی نموده است. بن بست بحران هسته ای در حال تکمیل شدن است. راه بازگشت برای جمهوری اسلامی بسته می شود. در مقابل سران جمهوری اسلامی کم کم دیگر یک راه بیشتر

حال فعلاً «اتحادیه اروپا پس از شنیدن دقیق دیدگاه اعضای شورای حکام، بر حسب منطق فکر می کند که پنجره فرصتی که در اختیار ایران قرار داده شده است، نباید امروز بسته شود. اما این پنجره تحت هر شرایطی باز نخواهد ماند»

فرصتی که این بار به دولت جمهوری اسلامی داده شده است، بیش از آن که هدف توافق با این دولت را دنبال کند، برای از بین بردن تردید ها و مخالفت هائی است که از سوی کشور هائی مثل روسیه، چین و یا هند در مورد ارسال پرونده اتمی ایران به شورای امنیت وجود دارد. و هنوز بر ادامه گفت و گو با دولت ایران تاکید دارند. از این رو نیز هست که اتحادیه اروپا و آمریکا پیشنهاد روسیه مبنی بر «طرح انتقال عملیات غنی سازی ایران به خاک روسیه» را پذیرفته اند. این پیشنهاد طوری تنظیم شده است که دولت جمهوری اسلامی در هر صورت، چه رد یا قبول آن، بازنده است. در صورت پذیرش، از حق غنی سازی اورانیوم چشم پوشی می کند، در صورت رد آن در مقابل جبهه متحدی از اجماع بین المللی در مورد برنامه اتمی خود مواجه است که علاوه بر کشورهای اروپائی دارای حق و توتو در شورای امنیت، چین و روسیه نیز به آن ها ملحق شده و حداقل مخالفتی با رفتن پرونده ایران به شورای امنیت نداشته و مقاومتی در برابر تلاش های اروپا و آمریکا در این مورد نخواهند کرد.

مشکل کیجاست؟

مساله پروژه هسته ای جمهوری اسلامی، طی چند سال گذشته به یکی از حلقه های مهم سیاست بین المللی تبدیل شده است. از همان آغاز که روشن شد دولت جمهوری اسلامی پروژه هسته ای خود را برخلاف تعهداتش در برابر آژانس بین المللی توسعه داده است و اطلاعات لازم را در اختیار آژانس بین المللی قرار نداده و گزارشات ناقص و ناکافی در اختیار بازرسان آژانس گذاشته است، بحث ارجاع پرونده تخلف جمهوری اسلامی از پیمان منع گسترش جنگ افزارهای اتمی مطرح شد. از همان آغاز دولت آمریکا خواستار ارجاع پرونده این تخلف به شورای امنیت سازمان ملل بود. در آغاز امر، سه دولت اروپائی فرانسه، انگلیس و آلمان بر مذاکره با جمهوری اسلامی و بررسی این مساله از طریق شورای حکام را کافی می دانستند. امضای پروتکل الحاقی و توافق موسوم به قرارداد پاریس، که بر اساس آن دولت جمهوری اسلامی تعلیق غنی سازی اورانیوم را پذیرفت، محصول تلاش اروپائی ها در این جهت

اجلاس ۲۵ نوامبر آژانس بین المللی انرژی اتمی

نقطه پایان برنامه اتمی جمهوری اسلامی

مسعود فتحی

اجلاس اخیر شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی ظاهراً فرصت دیگری به جمهوری اسلامی داد تا انتقال غنی سازی اتمی به روسیه را تأیید نماید یعنی از حق برخورداری از غنی سازی اورانیوم به کلی صرف نظر کند. ظاهر قضیه طوری بود که گویا با چشم پوشی از انتقال پرونده اتمی جمهوری اسلامی به شورای امنیت سازمان ملل، اتحادیه اروپا و بویژه ایالات متحده آمریکا یک گام به عقب نشسته اند، ولی واقعیت امر، چیز دیگری است. این عقب نشینی آگاهانه از درخواست احاله فوری پرونده ایران به شورای امنیت در خدمت قطعیت بخشیدن به این احاله و ایجاد اجماع بین المللی در قبال آن بوده است. مذاکرات نشست ۲۵ نوامبر شورای حکام بر پیشنهادی متمرکز بود که بر طبق آن جمهوری اسلامی می تواند مرحله تبدیل سنگ معدن اورانیوم (معروف به کیک زرد) به گاز هگزافلوراید اورانیوم را در ایران انجام دهد اما مرحله تزریق این گاز به دستگاههای سانتریفوژ که به غنی شدن این عنصر رادیواکتیو می انجامد، باید به روسیه منتقل شود. مفهوم این پیشنهاد به ایران برخلاف پیشنهادات قبلی اروپا نه **تعلیق و یا تعویق** غنی سازی برای مدت حتی نامعلوم، بلکه **انصراف** جمهوری اسلامی از حق غنی سازی اورانیوم در خاک ایران است.

سخنان نماینده دولت بریتانیا در شورای حکام که به نمایندگی از اتحادیه اروپا در این اجلاس سخن می گفت، بسیار صریح و گویا بود: مصوبه قبلی شورای حکام در ارجاع پرونده جمهوری اسلامی به شورای امنیت سازمان ملل پا برجاست، در عین

احکام صادره از سوی دستگاه قضائی جمهوری اسلامی درباره فعالین راقویا محکوم می کنیم کارگری

بنابر احکام ابلاغ شده به وکلای هتن از فعالین کارگری در شهر سقز، این فعالین به زندان و تبعید محکوم گردیده اند.

طبق این احکام برای این فعالین کارگری:

۱- محمود صالحی ۵ سال زندان و ۳ سال تبعید به شهر قروه

۲- جلال حسینی ۳ سال زندان

۳- محسن حکیمی ۲ سال زندان

۴- برهان دیوارگر ۲ سال زندان

۵- محمد عبدی پور ۲ سال زندان تعیین شده که می تواند در

دادگاه بعدی مورد تجدید نظر قرار گیرد.

این افراد به اتهام، قصد شرکت در راهپیمایی اول ماه می ۱۳۸۳ در

شهر سقز و فعالیت های سندیکائی محاکمه و بر اساس ماده ۶۱۰

قانون مجازات اسلامی به چنین زندان های سنگین محکوم گردیده اند. مراسمی که هرگز برگزار نشد و تجمعی که صورت نگرفت.

صدور این احکام اعتراضات وسیعی را در میان فعالین کارگری داخل و خارج کشور وهمچنین مجامع کارگری بین المللی مانند

کنفدراسیون جهانی اتحادیه های آزاد کارگری، کمیته آزادی تشکل سازمان جهانی کار (آل-ا)، کنگره کار کانادا (CLC) موجب

گردیده است.

جمهوری اسلامی در طی یک سال و نیم گذشته مترصد لحظه،

شرایط و وضعیت مناسب برای گسترش تعرض و تهاجم خود به

کارگران ایران بوده است. در شرایطی که از یک سو تشکل های ضد کارگری سیاه و دست ساز رژیم مانند خانه کارگر، شوراهای اسلامی

کار و تشکل های دست ساز وزارت کار بیش از پیش در میان

کارگران منفور و منزوی گردیده اند (مراسم اول ماه مه سال جاری انعکاس روشنی از این مساله بود) و از سوی دیگر کارگران ایران

مبارزات خود را برای برپائی تشکل های مستقل کارگری گسترش داده و تشکل هائی مانند سندیکای کارگران شرکت واحد، کمیته

پیگیری برای ایجاد تشکل های کارگری، کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری،...را ایجاد کرده اند، صدور این احکام در

چنین فضائی معنای واقعی خود را می یابد. دولت ضد کارگری

ونظام سرمایه داری ایران هر گونه تمهیدی را بکار گرفته تا مبارزات کارگران و تشکل های مستقل کارگران و زحمتکش را سرکوب

کرده و آنها را از برپائی تشکل های مستقل باز دارد. و این چنین به دلایل واهی حقوق اولیه کارگران که در مقابله نامه های سازمان

جهانی کار نیز مورد تاکید قرار گرفته و جمهوری اسلامی نیز خود را به آن متعهد می داند، صریح و آشکارا نقض گردیده و مورد تعرض

رژیم قرار می گیرد.

کمیسیون کارگری سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران ضمن اینکه قویا صدور چنین احکامی را محکوم کرده و آنها را غیر قانونی و بی اعتبار

می داند، خواهان لغو فوری و بدون قید و شرط این احکام است.

ما تمامی فعالین کارگری، سازمان های چپ، دموکرات و آزادیخواه را فرا می خوانیم تا ضمن اعتراض به صدور این احکام تلاش های

گسترده خود را به هر طریق ممکن برای لغو این احکام و عقب راندن دولت و نظام جمهوری اسلامی بکار گیرند.

کمیسیون کارگری سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

اول آذر ۱۳۸۴ ۲۲ نوامبر ۲۰۰۵

نیست و هدف خلاص شدن از شر جمهوری اسلامی به هر بهائی حتی تبدیل کشور به عراقی دیگر است. این قبیل نیروها در عرصه بین المللی هم خود را بیشتر با سیاست های دولت کنونی آمریکا و مصالح سیاسی آن در منطقه خاورمیانه هماهنگ می کنند تا با نیازها و الزامات جنبش دمکراسی و آزادی خواهی در خود ایران. به همین دلیل هم در این که به بهانه برنامه اتمی حکومت اسلامی، سرنوشت کشور و مردم ایران به دست قدرت های صاحب نفوذ در شورای امنیت و منافع آن ها در منطقه سپرده شود، دغدغه چندانی به خود راه نمی دهند.

گروه وسیع تری از نیروها، ارجاع پرونده اتمی به شورای امنیت را خطری برای رشد جنبش دمکراسی در کشور تلقی می کنند. با ارجاع پرونده اتمی به شورای امنیت، نه فقط حق تعیین تکلیف با جمهوری اسلامی بلکه حق هر گونه تصمیم گیری در مورد آینده کشور نیز بتدریج به دست قدرت های صاحب نفوذ در شورای امنیت و قبل از همه مصالح و منافع سیاسی دولت ایالات متحده در خاورمیانه سپرده می شود.

بر هیچ کس پوشیده نیست که سیاست جمهوری اسلامی نیز مثل تمامی حکومت های مستبد، نه بیان اراده مردم کشور ماست و نه تحت سیطره این حکومت بیان آزادانه اراده و خواست مردم امکانپذیر است و نه اصولا برای این حکومت خواست و اراده مردم مطرح است. این واقعیت را همه و از جمله دول ذینفع در منطقه استراتژیک خاورمیانه هم می دانند. از همین رو نیز حکومت هائی مثل جمهوری اسلامی علاوه بر سلب حق حاکمیت از مردم، خود تهدیدی برای آینده کشور بوده و با ایجاد تقابل در عرصه بین المللی، استقلال و امنیت ملی کشور را نیز به مخاطره می اندازند.

نیروهای آزادیخواه کشور ما باید مخالف ارجاع پرونده اتمی به شورای امنیت و به بهانه آن، تبدیل سرنوشت کشور به ملغمه دست این یا آن قدرت توسعه طلب باشند و از این رو نیز خواستار توقف غنی سازی اورانیوم از سوی جمهوری اسلامی، حل بحران هسته ای از کانال شورای حکام و اجرای پیمان منع گسترش سلاح های هسته ای و ملحقیات آن شوند.

با کمکهای مالی خود
سازمان را در امر پیشبرد مبارزه
پاری کنید

وجود ندارد. انصراف از غنی سازی و انتقال آن به روسیه. راه دیگر رفتن به شورای امنیت است. دیپلماسی دولت اسلامی در تکوین این بن بست نقش اصلی را بازی نموده است.



کدام راه حل؟

سوال اصلی امروز اما نه بحران هسته ای و نه پروسه ای است که به بن بست فعلی رسیده است، بلکه این واقعیت است که چرا برخورداری از تکنولوژی هسته ای که برای هر کشور متعارف دیگری در جهان از بلغارستان تا پاکستان و غیره یک امر بدیهی و طبیعی است، در مورد کشور ما به چنین بحرانی فرا روئیده است و در آستانه تبدیل شدن به مشکل بین المللی برای آن در شورای امنیت سازمان ملل است؟

بر هیچ کس پوشیده نیست که مساله نه صرفا فناوری هسته ای، بلکه دولت حاکم بر کشور ماست. مشکل نه فناوری هسته ای بلکه خود حکومت جمهوری اسلامی در منطقه بحرانی خاورمیانه است. جامعه بین المللی با دولتی مواجه است که در طول ربع قرن گذشته از بلندگوهای رسمی آن صدای مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل و گاه مرگ بر انگلیس و غیره شنیده می شود و هنوز هم رئیس جمهور آن از پشت میز خطابه دعوت به نابودی یک کشور دیگر می کند. بنابراین با اذعان به چنین شرائطی است که باید دید راه حل برون رفت از این بن بست کدام است.

مسئولین حکومت اسلامی، این روزها از موضع حق ملی وارد صحنه شده اند و تلاش می کنند چهره ملی به خود گرفته و با پرچم احساسات ملی، بر هر گونه مخالفت با سیاست خارجی خود، مهر خیانت بزنند. تا آن جا که ممکن است پرچم تقابل با جامعه بین المللی را، بدون توجه به نتایج عملی آن، هم چنان برافراشته نگهدارند. حتی ریسک رفتن به شورای امنیت را هم به جان بخزند.

در میان اپوزیسیون دو برخورد برجسته است. یک گروه از مخالفان حکومت از ارجاع پرونده اتمی جمهوری اسلامی به سازمان ملل استقبال می کنند و اصلا خواستار آن هستند. برای این گروه از نیروها بحث در مورد عواقب این اقدام مطرح

نگاهی به جنبش کارگری ایران در سال گذشته

مبارزات کارگران اشکال رادیکال‌تری می‌یابد

با یاد «فرهاد» عزیز، که پیگیری و بررسی جنبش کارگری ایران نیز یکی از دلمشغولی‌های همیشگی‌اش بود.

کمیسیون کارگری سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

اعتراض به عدم پرداخت حقوق به مدت یازده ماه، در برابر کارخانه اجتماع کرده بودند، با تهاجم پلیس «ضد شورش» روبرو شدند که منجر به زخمی شدن چندن تن از کارگران معترض گردید.

جدول شماره ۱: انگیزه‌های اعتراضات و حرکت‌های جمعی کارگران

در سال‌های ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳

انگیزه‌ها		۱۳۸۲ (درصد به کل)	۱۳۸۳ (درصد به کل)
عدم دریافت حقوق و دیگر مطالبات	۳۰	۳۱	
توقف تولید - تعطیلی	۱۳	۱۲	
اخراج، بازخرید و بلا تکلیفی	۲۱	۱۴	
خصوصی سازی	۸	۵	
خواست افزایش حقوق و مزایا	۱	۶	
اعتراض به تصمیمات مدیریت	۶	۶	
اعتراض به تصمیمات سازمان تأمین اجتماعی و وزارت کار	۱۱	۶	
سایر	۱۰	۲۰	
جمع	۱۰۰	۱۰۰	

x - محاسبه بر مبنای تعداد کل حرکت‌های جمعی کارگران در هر سال که اخبار و گزارش‌های مربوط به آنها در رسانه‌های داخلی بازتاب یافته است.

دومین موضوع اعتراضات و حرکت‌های جمعی کارگران در سال پیش، مسئله اخراج، بازخرید اجباری و یا رها کردن کارگران شاغل به صورت بلا تکلیف بوده است. باید یادآور شد که بخش بزرگی از این اخراج‌ها و بیکارسازی‌ها، مقدمه و یا نتیجه بلاواسطه خصوصی سازی مؤسسات تولیدی و خدماتی دولتی بوده که در این دوره هم ادامه داشته است. اعتراض به توقف تولید و یا تعطیلی موقتی یا دائمی کارخانه‌ها - که طبعاً بلا تکلیفی و بیکاری شاغلان آنها را به دنبال می‌آورد - نیز یکی دیگر از انگیزه‌های حرکت کارگری بوده است. به طور کلی، مقاومت در برابر اخراج و بازخرید اجباری، خواباندن تولید و تعطیلی کارخانه‌ها و همچنین خصوصی سازی واحدها، در مجموع، زمینه بیش از ۳۰ درصد اعتراضات جمعی کارگران در سال گذشته را تشکیل می‌دهد است. به عنوان مثال، کارگران کارخانه «آونگان» اراک، در اعتراض به واگذاری این واحد بزرگ صنعتی به «ثمن بخش» به بخش خصوصی، در آذر ۱۳۸۳، به تجمع در محل کارخانه دست زدند که به مدت ده روز ادامه داشت.

بررسی جنبش کارگری ایران در سال ۱۳۸۳ نشان می‌دهد که هرچند از لحاظ موضوعات و انگیزه‌های حرکت‌های جمعی کارگران، تفاوت چندان زیادی مشاهده نمی‌شود، اما مقاومت‌ها و مبارزات کارگران در مقایسه با دوره قبل (سال ۱۳۸۲)، اشکال نسبتاً رادیکال‌تری به خود می‌گیرد.

با ادامه تهاجمات گسترده دولت و شرکای سرمایه‌دار آن علیه باقیمانده حقوق و دستاوردهای کارگران و زحمتکشان، اعتراضات و حرکات دسته‌جمعی کارگری در سال گذشته نیز، عمدتاً خصلت تدافعی داشته است. نبود تشکل‌های مستقل و آزاد کارگری، همچنان، مانع بزرگی در راه ثمربخشی مورد انتظار، گسترش و تقویت جنبش کارگری بوده است، اگرچه در این دوره اقدامات و حرکت‌های قابل توجهی از سوی کارگران در جهت پایه‌ریزی تشکل‌ها و نهادهای صنفی مستقل آنها نیز آغاز شده است.

بررسی جنبش کارگری ایران در سال ۱۳۸۳ در این نوشته، بر مبنای مجموعه اخبار و گزارش‌های مربوط به اعتراضات و حرکت‌های جمعی کارگران که در رسانه‌های داخلی بازتاب یافته است، صورت می‌گیرد. بدیهی است که در شرایط سانسور و اختناق حاکم بر میهن‌مان، خبرهای مربوط به جنبش جاری کارگران نیز به طور کامل منعکس و منتشر نمی‌شود. همچنین اخبار راجع به حرکات کارگری در واحدهای کوچک و متوسط، و یا در شهرستان‌ها و مناطق دورافتاده، از امکان انتشار بسیار اندکی برخوردارند. با وجود اینها، مطالعه و جمع‌بندی اخبار و گزارش‌های منتشره در رسانه‌ها هم، تصویری تقریبی از وضعیت جنبش کارگری در این دوره به دست می‌دهد. مقایسه این وضعیت با دوره پیش از آن نیز، می‌تواند به شناخت بهتری از جنبش جاری طبقه کارگر ایران یاری رساند.

انگیزه‌ها

برپایه مجموعه اخبار و گزارش‌های حرکت‌های دسته‌جمعی کارگران در سال گذشته، مهمترین موضوع و انگیزه این حرکت‌ها، عدم دریافت حقوق و دیگر مطالبات معوقه و همچنین عدم پرداخت حق بیمه (که از دستمزد کارگران کسر می‌شود) از جانب مدیران و کارفرمایان بوده است (حدود ۳۱ درصد تعداد کل حرکات). مقایسه این نسبت با دوره قبل نیز به روشنی نشان می‌دهد که این مسئله کماکان یکی از معضلات عمده کارگران شاغل است (جدول شماره ۱) و کارفرمایان و مدیران بنگاه‌های خصوصی و دولتی، به بهانه‌های گوناگون از پرداخت دستمزد ماهانه و یا دیگر مطالبات مزدی کارگران نیز طفره می‌روند و این تعویق و تعلل در پرداخت دستمزدها حتی از ۶ ماه و یک سال هم تجاوز می‌کند. چنان که مثلاً حدود ۵۰۰ کارگر «ریسندگی و بافندگی فومنت» که یک بار در شهریورماه و باری دیگر در بهمن گذشته، در

نفر از فعالین کارگری، درباره خواست تأمین فعالیت آزادانه سندیکاها، در مهرماه و همچنین بیانیه دیگری از سوی همان «هیأت مؤسسان» در این رابطه در اسفندماه، نمونه‌های دیگر از حرکت‌های جمعی علنی در این زمینه محسوب می‌شود. چند هزارتن از کارگران و فعالان کارگری بیانیه‌ای را امضا کردند که از طرف «کمیته پیگیری ایجاد تشکل‌های آزاد کارگری در ایران» خطاب به وزارت کار و سازمان‌ها و نهادهای کارگری بین‌المللی، در بهمن گذشته انتشار یافته بود.

این گونه حرکت‌ها، در جهت فائق آمدن بر پراکندگی موجود و پی‌ریزی نهادهای صنفی مستقل کارگران به صورت فراگیر و سراسری، چنان که می‌دانیم، هنوز در آغاز راه و نیازمند هرگونه پشتیبانی از جانب نیروها و نهادهای چپ، دمکرات و ترقیخواه است. لکن با همه سرکوبگری‌ها و فشارهای دستگاه‌های حکومتی برای جلوگیری از شکل‌گیری این نهادهای آزاد و مستقل، به نظر می‌رسد که گام‌های اولیه‌ای که در این راه برداشته شده است، با همراهی خود کارگران، ادامه و گسترش خواهد یافت.



اشکال

بررسی مجموعه اخبار و گزارش‌های راجع به حرکت‌های جمعی کارگران، که طی سال گذشته انتشار یافته است، بیانگر آنست که در سال ۱۳۸۳، نسبت به سال ۱۳۸۲، اعتراضات و حرکات کارگری اشکال رادیکال‌تری پیدا کرده است (جدول شماره ۲). هرچند که در این دوره نیز، مثل دوره قبلی، ارائه و ارسال شکایت شفاهی و کتبی دسته جمعی، تهیه عرضحال و طومار و نظایر اینها، شکل غالب اعتراضات را تشکیل می‌دهد، اما دیگر اشکال و شیوه‌های اعتراض و اقدام حقلطلبانه کارگران، به صورت قابل توجهی، رو به افزایش گذاشته است (در این بررسی، صدها هزار شکایتی که سالانه کارگران در هیأت‌های حل اختلاف و مراجع قضایی و غیره مطرح می‌کنند، منظور نشده است).

در این دوره، اقدام به تجمع، به عنوان یکی از راه‌های اعتراض و دادخواهی، رواج بیشتری یافته و نسبت آن از ۲۷ درصد به ۳۶ درصد کل حرکات کارگری بالارفته است. این تجمعات، همه موارد اجتماع اعتراض آمیز کارگران در برابر ارگان‌های اصلی و مرکزی (مجلس، قوه قضاییه، وزارتخانه‌ها) و ارگان‌های محلی (استانداری، فرمانداری، ادارات کار و تأمین اجتماعی) و همچنین در مقابل دفاتر مرکزی شرکت‌ها و مؤسسات و یا جلوی خود کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی و خدماتی را در بر می‌گیرد. چنان که، مثلاً، اعتراضات کارگران کارخانه «بهمن پلاستیک» تهران در خصوص عدم دریافت حقوق و خطر تعطیلی کارخانه، که از آبانماه تا پایان سال گذشته ادامه داشت، از تجمع در مقابل وزارت کار شروع شده و به اجتماع در برابر مجلس رژیم انجامید. معدنچیان «اسفندقه» بافت، در اعتراض به عدم پرداخت

اعتراض به تصمیمات مدیران واحدها و همچنین اعتراض به تصمیمات و اقدامات مسئولان سازمان تأمین اجتماعی و وزارت کار رژیم، در مورد نقض و یا عدم اجرای قوانین و مقررات موجود، اعمال تبعیض و اجحاف و نیز عدم رسیدگی به خواستها، از جمله انگیزه‌های مهم دیگر حرکت‌های جمعی کارگران در دوره مورد بررسی بوده است. بخش بزرگی از این گونه اعتراضات نیز در ارتباط با عدم اجرای قوانین موجود و یا تفسیر دلبخواهی مقررات ناظر بر بازنشستگی در کارهای سخت و زیان‌آور و بازنشستگی پیش از موعد از جانب سازمان تأمین اجتماعی بوده است. کارگران مزارع نیشکر «کشت و صنعت کارون» از آن جمله بودند که در اعتراض به تصمیمات یک‌جانبه «کمیته» مربوط به تشخیص کارهای سخت و زیان‌آور، در آبانماه، به راهپیمایی پرداختند.

در شرایطی که از هر سو تعرضات و فشارهای فزاینده‌ای به باقیمانده حقوق و دستاوردهای کارگران صورت می‌گیرد، و در وضعیتی که معضل بیکاری، با همه تبعات فاجعه‌بار آن، در جامعه ما هر سال ابعاد وحشتناکتری می‌یابد، خواست عادلانه افزایش حقوق و مزایا کمتر امکان بروز پیدا می‌کند. با این همه، سال گذشته شاهد رشد چشمگیر این خواست، به عنوان انگیزه اصلی تعدادی از حرکت‌های جمعی کارگران بوده است. حدود ۱۷۰۰ تن از کارگران «پارس مینو» (خرم‌دره)، به خاطر افزایش حقوق و «حق سنوات»، در دی و بهمن گذشته، اقدام به اعتصاب و تجمع کرده و موفق به قبولاندن بخشی از خواسته‌هایشان هم شدند. تعدادی دیگر از این دسته از حرکات اعتراضی نیز در ارتباط با تعیین حداقل دستمزد به وسیله «شورای عالی کار» و نقض تعهدات قبلی از جانب آن بوده است.

بخشی از سایر انگیزه‌های اعتراضات کارگران در این دوره - که نسبت به دوره پیشین هم افزایش شدیدی را نشان می‌دهد - مربوط به حرکت‌های اعتراضی در مورد رواج روز افزون «قراردادهای موقت»، تبدیل قراردادهای دائمی به موقتی و، به طور کلی، اشاعه بی‌سابقه بی‌قانونی در روابط کار است. این مسئله، قبلاً به صورت جداگانه، در صفحات این نشریه مورد بررسی قرار گرفته است (اتحاد کار، اردیبهشت ۱۳۸۴).

تصویری که از علل و انگیزه‌های حرکت‌های کارگری در بالا ارائه شد، باری دیگر، خصلت تدافعی مقاومت و مبارزه کارگران در شرایط حاکم را آشکار می‌کند. در واقع، حکومت ملایان و سرمایه‌داران وضعیت فلاکت‌باری را بر کارگران ایران تحمیل کرده‌اند که ناگزیرند عمده‌تاً برای دریافت دستمزد و حقوق معوقه‌شان، یعنی حق ادامه حیات، و برای حفظ شغل‌شان، هرچند با نازل‌ترین دستمزد و بدون هیچ‌گونه امنیت شغلی، با چنگ و دندان مقاومت و مبارزه کنند.

تلاش برای تشکل‌های مستقل

یکی دیگر از موضوعات مهم حرکت‌های جمعی کارگران در سال گذشته، تلاش برای پایه‌ریزی تشکل‌های مستقل کارگری است که، به ویژه، در این دوره نمودی آشکار می‌یابد ولی (به لحاظ امکان مقایسه با دوره پیشین) در ردیف «سایر» انگیزه‌ها منظور شده است.

شکل‌گیری «سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه»، پس از سال‌ها تلاش و پیکار، و به رغم همه کارشکنی‌ها و فشارهای ارگان‌های مختلف حکومتی و مدیریت این شرکت، در سال گذشته از نخستین اقدامات در این عرصه بوده است. انتشار نامه سرگشاده «هیأت مؤسسان سندیکاها کارگری»، با امضای حدود صد

بعضی از خواست‌های معترضان انجامید. اعتصاب ۱۵ روزه کارگران «نساجی کردستان» در دی‌ماه، به دلیل اخراج‌ها و نبود امنیت شغلی، در پی قول‌هایی که در مورد توقف اخراج شاغلان داده شد، به پایان رسید. اما اعتصاب کارگران معادن ذغال سنگ «البرز غربی» در بهمن گذشته که به دنبال خصوصی سازی این معادن و عدم پرداخت مطالبات قانونی معدنچیان شروع شده بود، بیش از ۵۰ روز ادامه داشت... در مجموع، هرچند که کل حرکت‌های کارگری گزارش شده، در قیاس با دوره قبلی، تفاوت چندانی نداشته است، اما نسبت اعتصاب‌ها به کل حرکات، در سال ۱۳۸۳، افزایش محسوسی را نشان می‌دهد.

بحران زندگی

اگرچه بسیاری از شاخص‌های متداول اقتصادی نیز وضعیت کنونی اقتصاد بحران‌زده ایران را به روشنی نشان می‌دهند، لکن مقایسه حرکت‌های کارگری مورد بررسی برحسب رشته‌های مختلف فعالیت اقتصادی نیز می‌تواند تصویری از میزان بحران‌زدگی آنها را در دو سال گذشته نیز فراهم کند.

انتقال هرچه بیشتر و سنگین‌تر بار بحران‌گریبانگیر اقتصادی بر دوش کارگران و زحمتکشان یکی از مقاصد اصلی تعرضات گسترده حکومت ملایان و سرمایه‌داران علیه باقیمانده حقوق و «امتيازات» کارگران است و، چنان که دیدیم، عمده مبارزات و مقاومت‌های کارگران در شرایط حاکم نیز، هرچند که اشکال نسبتاً رادیکال‌تری هم به خود می‌گیرند، معطوف به دفاع از حقوق ابتدایی حیات و اشتغال آنهاست. اما، در همین حال، کارگران شاغل در برخی از بخش‌ها و رشته‌ها، خصوصاً رشته‌های صنعتی، با فشارها و مشکلات مضاعفی روبرویند و این امر نیز تنها ناشی از بحران‌های مقطعی یا دوره‌ای نبوده، بلکه از بحران ساختاری اقتصاد آشفته ایران برمی‌خیزد.



رشته‌های تولید منسوجات و چرم و پوشاک - که از باسابقه‌ترین و در عین حال مهمترین بخش‌های صنعتی از حیث تأمین اشتغال محسوب می‌شده - از سال‌ها پیش دچار بحران شدید گردیده و در مسیر نابودی قرار گرفته است. از قضا، قانونی که زیر عنوان «حمایت از بازسازی و نوسازی صنایع نساجی کشور» در سال ۱۳۸۰ به تصویب رسیده و به اجرا درآمده، مزید بر علت شده و روند تعطیلی و اخراج و بیکار سازی گسترده شاغلان و نابودی این دسته از واحدهای صنعتی را سرعت افزونتری بخشید. به طوری که در سال گذشته نیز، همانند سال پیش از آن، بیشترین تعداد حرکت‌ها و اعتراضات کارگری در این رشته‌ها به وقوع پیوسته است (جدول شماره ۳). اما در دوره اخیر، این بحران ساختاری که در اثر افزایش

مطالبات قانونی، در مقابل استناداری کرمان دست به تجمع زدند. کارگران راه‌آهن لرستان - اندیمشک در اعتراض به تصمیمات مدیریت در برابر اداره کل راه‌آهن این ناحیه اجتماع کردند.

جدول شماره ۲: اشکال اعتراضات و حرکت‌های جمعی کارگران در سال‌های ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳

اشکال	۱۳۸۲ (درصد به کل)	۱۳۸۳ (درصد به کل)
شکایت، نامه و طومار	۵۳	۳۹
تجمع	۲۷	۳۶
تحصن و راه‌بندان و راه‌پیمایی	۸	۹
اعتصاب	۷	۹
سایر	۵	۷
جمع	۱۰۰	۱۰۰

x- محاسبه بر مبنای تعداد کل حرکت‌های جمعی کارگران در هر سال که اخبار و گزارش‌های مربوط به آنها در رسانه‌های داخلی بازتاب یافته است.

اقدام به تحصن و راه‌بندان و یا راه‌پیمایی، از دیگر اشکال بروز و طرح اعتراضات کارگری بوده که در این دوره نیز، همانند گذشته، ادامه داشته است. در وضعیتی که کارگران به واسطه فقدان تشکل‌های مستقل و سراسری و نبود رسانه‌ها و دیگر امکانات مستقل نمی‌توانند صدای حق طلبانه خود را به گوش دیگران برسانند و متقابلاً، دستگاه‌های امنیتی، اطلاعاتی و اجرایی رژیم همواره سعی می‌کنند که ندای اعتراضات کارگران را در همان محل کار محاصره و خاموش نمایند، کارگران معترض می‌کوشند تا با کشاندن اعتراضات خود به جاده‌ها، خیابان‌ها، میادین و مراکز شهرها و طرح مطالبات حق طلبانه خود در انظار عمومی، حمایت کارگران و دیگر اقشار مردم را نیز جلب کنند. راه‌پیمایی بیش از ۳۰۰ کارگر «الکترونیک رشت» در ادامه تجمعات قبلی و در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و مزایای معوقه، در فروردین، و بسته شدن جاده اصلی رشت - بندر انزلی به وسیله ۵۰۰ کارگر معترض «صنایع پوشش» به دلیل عدم دریافت حقوق به مدت ۴ ماه، در اسفند گذشته، دو نمونه از اینگونه حرکات بوده است. تجمع و راه‌پیمایی حدود ۹۰۰ کارگر کارخانه «پاکریس» سمنان، راه‌پیمایی ۲۰۰ تن از کارگران نساجی «نقش ایران» (قزوین) به سوی مرکز شهر، بسته شدن جاده اهواز در اثر اعتراضات کارگران «لوله‌سازی اهواز»، نمونه‌های دیگری از آنها به حساب می‌آید.

اگرچه اعتصاب در جمهوری اسلامی «غیرقانونی» و ممنوع اعلام شده و دستگاه‌های حکومتی این رژیم هم تمامی تلاش خود را برای جلوگیری از وقوع - و انتشار خبر- آنها معمول می‌دارند، اما کارگران با اقدامات و حرکات متعدد خود، «قانونیت» و حقانیت این شیوه اعتراض در دفاع از خواست‌های برحقشان راه، عملاً، به اثبات رسانده‌اند. اردیبهشت سال گذشته مصادف با آغاز اعتراضات و اعتصاب گسترده در «کشت و صنعت و دامپروری مغان» آذربایجان (با حدود ۴۰۰۰ کارگر و کارمند) در رابطه با عدم پرداخت حقوق و اضافه‌کاری و تصمیمات مدیریت این واحد بوده که در ماه‌های بعدی هم، به اشکال گوناگون ادامه یافت و نهایتاً به تعویض مدیریت و تأمین

احکام صادره از سوی دستگاه قضائی جمهوری اسلامی درباره فعالین کارگری راقویا محکوم می کنیم

بنابر احکام ابلاغ شده به وکلای ۵ تن از فعالین کارگری در شهر سقز، این فعالین به زندان و تبعید محکوم گردیده اند.

طبق این احکام برای این فعالین کارگری:

۱- محمود صالحی ۵ سال زندان و ۳ سال تبعید به شهر قروه

۲- جلال حسینی ۳ سال زندان

۳- محسن حکیمی ۲ سال زندان

۴- برهان دیوارگر ۲ سال زندان

۵- محمد عبدی پور ۲ سال زندان تعیین شده که می تواند در دادگاه بعدی

مورد تجدید نظر قرار گیرد.

این افراد به اتهام، قصد شرکت در راهپیمائی اول ماه می ۱۳۸۳ در شهر سقز و

فعالیت های سندیکائی محاکمه و بر اساس ماده ۶۱۰ قانون مجازات اسلامی

به چنین زندان های سنگین محکوم گردیده اند. مراسمی که هرگز بر گزار نشد

و تجمعی که صورت نگرفت. صدور این احکام اعتراضات وسیعی را در میان

فعالین کارگری داخل و خارج کشور وهمچنین مجامع کارگری بین المللی مانند

کنفدراسیون جهانی اتحادیه های آزاد کارگری، کمیته آزادی تشکل سازمان

جهانی کار(آ-ال - او)، کنگره کار کانادا (CLC) موجب گردیده است.

جمهوری اسلامی در طی یک سال و نیم گذشته مترصد لحظه، شرایط و

وضعیت مناسب برای گسترش تعرض و تهاجم خود به کارگران ایران بوده است

. در شرایطی که از یک سو تشکل های ضد کارگری سیاه و دست ساز رژیم

مانند خانه کارگر، شوراهای اسلامی کار و تشکل های دست ساز وزارت کار

بیش از پیش در میان کارگران منفور و منزوی گردیده اند (مراسم اول ماه مه

سال جاری انعکاس روشنی از این مساله بود) و از سوی دیگر کارگران ایران

مبارزات خود را برای بر پائی تشکل های مستقل کارگری گسترش داده و

تشکل هائی مانند سندیکای کارگران شرکت واحد، کمیته پیگیری برای ایجاد

تشکل های کارگری، کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری، ... را

ایجاد کرده اند، صدور این احکام در چنین فضائی معنای واقعی خود را می یابد.

دولت ضد کارگری ونظام سرمایه داری ایران هر گونه تمهیدی را بکار گرفته

تا مبارزات کارگران و تشکل های مستقل کارگران و زحمتکشانشان را سرکوب

کرده و آنها را از برپائی تشکل های مستقل باز دارد. و این چنین به دلایل

واهی حقوق اولیه کارگران که در مقابله نامه های سازمان جهانی کار نیز مورد

تاکید قرار گرفته و جمهوری اسلامی نیز خود را به آن متعهد می داند، صریح و

آشکارا نقض گردیده و مورد تعرض رژیم قرار می گیرد.

کمیسیون کارگری سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران ضمن اینکه قویا صدور

چنین احکامی را محکوم کرده و آنها را غیر قانونی و بی اعتبار می داند،

خواهان لغو فوری و بدون قید و شرط این احکام است.

ما تمامی فعالین کارگری، سازمان های چپ، دموکرات و آزادیخواه را فرا

می خوانیم تا ضمن اعتراض به صدور این احکام تلاش های گسترده خود

را به هر طریق ممکن برای لغو این احکام و عقب راندن دولت و نظام

جمهوری اسلامی بکار گیرند.

کمیسیون کارگری سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

اول آذر ۱۳۸۴ ۲۲ نوامبر ۲۰۰۵

سریع واردات و قاچاق روزافزون کالاهای مشابه خارجی تشدید گردیده، گریبانگیر تعداد زیادی از واحدهای صنایع غذایی (و از جمله کارخانه های قند) و صنایع لوازم خانگی (از جمله تولید تلویزیون و چینی آلات) نیز شده است. در این دسته از واحدها نیز، متعاقباً، اخراج و یا تبدیل قراردادهای دائمی به موقتی و انواع اجحافات دیگر در حق کارگران، و همچنین توقف تولید یا تعطیلی آنها، رواج فزاینده ای یافته است. با ادامه اجرای سیاست خصوصی سازی در بخش های خدماتی (خصوصاً در بیمارستان ها، مراکز آموزشی، شهرداری ها) و رونق بیش از پیش نوعی از دلالی زیر عنوان شرکت های «پیمانکاری و تأمین نیروی انسانی» (که نیروی کار مورد نیاز مؤسسات دولتی و خصوصی را به صورت «مناقصه» فراهم کرده و بدین ترتیب کارفرمای اصلی را عملاً از هرگونه مسئولیت درمورد پرداخت دستمزد و رعایت دیگر حقوق قانونی کارگران میرا می کنند)، شاغلان این رشته ها با فشارها و محدودیت های بیشتری مواجه شده اند. با تعمیم و گسترش خصوصی سازی به سایر رشته های خدماتی و تولیدی و همچنین تداوم تهاجمات کارفرمایان و مدیران علیه کارگران، دور از انتظار نیست که مقاومت ها و اعتراضات شاغلان آن رشته ها هم، در آینده، سهم و نقش افزونتری داشته باشد.

جدول شماره ۲: اعتراضات و حرکت های جمعی کارگران برحسب رشته های تولیدی در سال های ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳

رشته ها	۱۳۸۲ (درصد به کل)	۱۳۸۳ (درصد به کل)
نساجی و پوشاک و چرم و کفش	۲۴	۲۴
ماشین سازی و صنایع فلزی	۱۰	۷
صنایع غذایی	۶	۱۰
صنایع ساختمانی و سیمان و چوب	۶	۴
نفت و گاز و پتروشیمی	۵	۱
لوازم و وسایل خانگی و اداری	۳	۱۰
معادن و صنایع معدنی	۳	۲
خدمات (کارگران شهرداری ها، بیمارستان ها و ...)	۱۲	۱۴
سایر	۳۱	۲۸
جمع	۱۰۰	۱۰۰

× - محاسبه بر مبنای تعداد کل حرکت های جمعی کارگران در

هر سال که اخبار و گزارش های مربوط به آنها در رسانه های داخلی بازتاب یافته است.





به مناسبت سالگرد فرشید شریعت

"فرهاد" گوهر انسان را پاس می داشت

گرفته تا پویان و احمدزاده، از حمید مومنی تا حسین اقدامی و تعداد دیگری از یارانمان در آن درج گردیده، توسط او و چند تن دیگر گردآوری شده است.

فرهاد نسبت به مسائل زندانیان سیاسی حساسیت ویژه ای داشت و مجموعه بسیاری از اسناد در رابطه با زندان و زندانیان سیاسی و خانواده آنان - عکس، زندگینامه و خاطرات مربوط به زندانیان اعدام شده - را گردآورده است.

"با یاد یاران" مجموعه دیگری است که عمدتاً به زندگی رفقای جان باخته فدائی اختصاص دارد. در این بخش او کوشیده است بیوگرافی تمامی جانباختگان فدائی پیش و پس از انقلاب را جمع آوری نماید. او برای گردآوری و ثبت آثار آنان خستگی ناپذیر تلاش می کرد. امید و آرزوی او این بود که این اسناد و بیوگرافی ها را تکمیل کند.

فرهاد به مبارزه عشق می ورزید و رزمندگان راه آزادی و عدالت را به دیده احترام می نگریست. برای او "چه گوارا" سمبل بود. عشق او به مبارزه و مبارزین راه رهائی مردم، در وجود چه گوارا تجلی یافته بود. عکس های متعدد چه گوارا در محل کار و زندگی او بازتاب چنین روحیه ای است. بی مورد نیست اگر بگوئیم که اینک فرهاد خود سمبلی از شور و مبارزه برای ما است.

فرهاد در نهادهای دموکراتیک حضوری فعال داشت و یکی از سازماندهندگان و بنیان گذاران حرکت برای برگزاری تریبونال بین المللی جهت محاکمه سران جمهوری اسلامی بود. او در دفاع از دموکراسی و حقوق بشر و برای پاسداری از حرمت و منزلت انسان زمان نمی شناخت و هر کجا که حضور و تلاش او لازم بود از جان مایه می گذاشت. درآلمان در اغلب حرکات و آکسیون های ضد استبدادی و در دفاع از آزادی، نه تنها حضور داشت، بلکه نقش آفرین و یکی از سازماندهندگان اصلی آن بود. در هر حرکت و آکسیون

یکسال گذشت. یکسال از مرگ ناباورانه رفیق عزیز و یار صمیمی سازمان ما گذشت. یکسال از وزیدن نفس های سرد مرگ بر تن گرم و پر شور همزرم فراموش ناشدنی ما، فرشید شریعت گذشت. یکسال از جان به مرگ سپردن یکی از یاران شوریده و پاکبخته جنبش فدائیان خلق و کادر پر تلاش جنبش کارگری - کمونیستی ایران گذشت.

فرشید شریعت از زندانیان جوان و پر شور رژیم پهلوی بود. او در جریان فعالیت سیاسی علیه دیکتاتوری شاه و برای آزادی و عدالت دستگیر شد و شکنجه و زندان را با سربلندی پشت سر گذاشت. پس از آزادی از زندان همراه مردم در انقلاب بهمن شرکت داشت و بلافاصله پس از انقلاب به صفوف سازمان چریکهای فدائی خلق ایران پیوست. او در تشکیلات تهران سازمان، خستگی ناپذیر در زیر تیغ سرکوب حکومت فعالیت می کرد. او از قربانیان سیاست های سرکوبگرانه رژیم اسلامی بود که به دلیل زیر ضرب رفتن تشکیلات تهران سازمان، ناگزیر، به همراه فریده یار وفادارش و سیاوش و غزال دو فرزند دلبندهش، تن به تبعید سپرد.

فرشید شریعت که نام فرهاد را برای فعالیت های سیاسی - تشکیلاتی خود انتخاب کرده بود، برای چند دوره در کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران عضویت داشت و در اغلب ارگانهای تشکیلاتی سازمان، از هیئت اجرایی کمیته مرکزی تا تحریریه، از کمیسیون کارگری تا صفحه اینترنت، از کمیته تشکیلات تا حوزه های کشوری فعالیت نموده است. نقش او در شکل دادن به کمیسیون کارگری و جمع آوری اسناد و آرشیو آن چشم گیر بود.

او در پذیرش مسئولیت و شرکت در حل معضلات و نارسائی ها همواره پیشقدم و در انجام وظیفه ای که بدوش می گرفت، کوشا بود. فرهاد بدون اغراق به تنهایی در دوره ای نشریه اینترنتی سازمان را می گرداند. "برگی از تاریخ" که به گردآوری اسناد جنبش فدائی اختصاص دارد و از آثار جزئی

گزارشی از مراسم اولین سالگرد رفیق فرشید شریعت



سیاسی، بدون شک، او از جمله کسانی بود که حضور و یا عدم حضورش ملموس بود.

فرهاد به شعر و ادبیات علاقه خاصی داشت و در این زمینه مطالعات نسبتاً زیادی داشت. او در دوره های مختلف عضو تحریریه بسیاری از نشریات سازمان بود. او آثاری را نیز شخصا جمع آوری و منتشر کرده است.

فرشید شریعت از نمونه های نادری است که مناسبات انسانی اش از منشور نظر و خط مشی سیاسی اش نمی گذشت. او سیاست ورزی را بخشی کوچک و جزئی از مفهوم زندگی می دید و در مناسبات اش با دیگران، شان و حرمت انسان را در مرکز توجه قرار می داد. گستردگی روابط و دوستی های او و افکار و عقاید بسیار متنوع و رنگارنگی که پیرامون خود شکل داده بود، بر نگاه باز و درک و برداشت وسیع او از زندگی گواهی می دهد. این ویژگی، یادگاری آموختنی و یکی از آموزه های گرانقدری است که از او برای ما به جا مانده است. می کوشیم به سهم خود این یادگار را ارج نهمیم و آن را ماندگار کنیم.

سال پیش او درست در همین روزها ما را تنها گذاشت. آنزمان با قلبی شکسته گفتیم که فرهاد عزیز "وداع با تو آسان نیست" و امروز در سالگرد او با یقین بیشتری می توانیم آنچه را که آن زمان گفته بودیم، تکرار کنیم. ما در روز خاکسپاری فرهاد خطاب به او و بازماندگان او چنین گفتیم: "مرگ را نمی توان انکار کرد. اما تو به همه ما آموختی که می توان آن گونه زیست و در زندگی چنان باروئی از انسانیت و آزادی بر پا ساخت که مرگ و نیستی در برابر آن حقیر جلوه کند و تو بیش از آن که قلت از تپش بازماند، زندگی را چنان پر و بال و ریشه داده بودی که ما امروز بر این همه توان تو می بالیم، که هیچ مرگی را یاری زدودن آثار تو از آن نیست."

از فقدان او زیاد گفته ایم، در رابطه با پر کاری اش کم ننوشته ایم، خصائل خوب او را ستوده ایم، برای نگاه باز و انسانی فرهاد به خود بالیده ایم، از عمق مهر و صفای او بسیار گفته ایم، اما حال، یکسال پس از سفر بی بازگشت او، اعلام می کنیم که کم گفته ایم.

اما درد بیش از این هاست. عمق درد اینجاست که تا گرمای وجود و حضورش با ما بود این بدیهیات را به خود او آنگونه که باید نگفته بودیم. از این رو، درس آموزی و تصحیح رفتارمان در این زمینه، می تواند آموزه دیگر ما پس از وداع با فرهاد باشد.

اکنون در سالگرد یار مهربان، هم‌رزم پرشور و همواره جاودان، فرهاد انسان دوست و همیشه خندانمان اعلام می کنیم که می کوشیم، از این پس نیز بیش از پیش، جز به مصلحت انسان قلم نزنیم و اطمینان می دهیم که پر شورتر از پیش، در راه مردم و برای حفظ شان و حرمت انسان، قدم نزنیم. این شاید بتواند فرهاد ما را آسوده خاطر کند.

فرهاد عزیز گرچه تو امروز در کنار ما نیستی، اما اطمینان داشته باش که آرمان و افکار انسانی تو با ما بوده و خواهد بود. آرزوها و آرمان های آزادیخواهانه تو، با وجود ظلم ستیزان در چهار گوشه جهان، پر رهرو می ماند. حتی اگر ما نیز نماییم.

یاد فرشید شریعت گرامی باد

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سه شنبه شانزدهم آبانماه ۱۳۸۴ برابر با ۸ نوامبر ۲۰۰۵

در روز یکشنبه ۱۳ نوامبر ۲۰۰۵ به دعوت خانواده رفیق فرشید شریعت (فرهاد) مراسم بزرگداشتی به مناسبت اولین سالگرد از دست رفتن اش، در شهر کلن برگزار شد. در این مراسم که بنا به خواست همسر فرهاد، خانم فریده یامچی به صورت خصوصی برگزار شده بود، حدود دویست تن از دوستان، یاران و نزدیکانش که از شهرها و کشورهای مختلف آمده بودند، شرکت داشتند. شرکت کنندگان ابتدا برای ادای احترام، بر مزارش گرد آمدند و سپس در ساعت ۴ بعداز ظهر در سالن حضور پیدا کردند.

مراسم با پخش ترانه مورد علاقه فرهاد به نام "پرنده" اثر به یاد ماندنی خانم سیمین غانم شروع شد و پس از آن همسر و یارمهربان فرهاد، فریده یامچی، به شرح زندگی او، چگونگی آشنائی و زندگی مشترکشان، دوران پس از ازدواج در ایران و سپس خروج از ایران و اقامت در آلمان پرداخت. این توضیحات با پخش اسلاید همراه بود.

برنامه بعدی به سخنان نماینده کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، محمد اعظمی اختصاص داشت. او در آغاز از طرف کمیته مرکزی سازمان به شرکت کنندگان در مراسم خوشامد گفت و در ادامه به صورت بسیار فشرده و مختصر به فرازهایی از زندگی فرهاد اشاره کرده و به نقش و جایگاه او در جنبش و سازمان اشاره نمود.

تک نوازی ماهرانه تنبک توسط آقای ناصر مهرآورد (حلاج) زینت بخش این قسمت از برنامه بود.

پس از استراحتی کوتاه بخش دوم برنامه با سخنان آرام و صمیمانه آقای رضا مقصدی آغاز شد. او سخنان خود را با بیان خاطره ای از فرشید در دوران گذشته، که به زندان قصر در سال ۱۳۵۳ مربوط می شد، آغاز و با شعری که در سال گذشته به مناسبت از دست دادن او سروده بود، به پایان رساند. او موفق شد با

متن سخنان و شعر آقای رضا مقصدی:

"جهان، پیر است و بی بنیاد، از این فرهاد کش، فریاد" حافظ
سیمای صمیمی فرهاد، اینک پیش روی من است. هوای مه آلود، حیاط کوچک
زندنان قصر را در سال ۵۳ غمگین تر کرده است.
"با قامتی به بلندی فریاد"، مسافت حیاط را به تنهایی طی می کند. گامی چند،
از او فاصله دارم. شانه به شانه اش که قرار می گیرم نخستین کلمه اش به
گوشم می رسد: مخلصیم. چشمانش مهربانتر از آن است که همراهش نباشم.
یک- دو گامی را با هم طی می کنیم. ناگاه با لبخندی که چهره اش را
صمیمی تر می کند سطری از شعرم را می خواند:

"کدام دست

ترا بست؟"

این یادآوری، سخت به دلم می نشیند. با نگاهی به زیبایی چشمها و بالای
بلندش سطر بعدی را من می خوانم:

"مگر نمی دانست

که چشمهای تو سرسبزی بهاران است"

؟

نامش را می پرسم با خود می گویم: عاطفه ی زلالش را باید در یک جای جانم
بنشانم. و نشاندم.

شاملو در باره یکی از دوستان مشترک مهربان از دست رفته می گفت:
انسانهایی از این دست، نمی میرند با ما هستند فقط گاهی - ناگهان - از میان ما
گم می شوند.

راست می گفت. همین چند روز پیش بود سر چهارراهی که فرهاد را به دفتر
کارش می برد، سینه به سینه ی هم ایستادیم. با اورکتی که به سبزی می زد و
موهای پر پشت پراکنده، پیشانی زلال شبنم زده و چشمهایی که زودتر از او
سخن می گفت. مسافتی کوتاه را شانه به شانه هم پیمودیم. از حالش پرسیدم.
همان کلمه همیشگی را بر زبان آورد: "مخلصیم".

و باز خنده ای شیرین، چهره نجیبش را فرا گرفت. در چهار راه بعدی از هم
جدا شدیم.

برگشتم. بالای بلندش را دیدم که شانه به شانه غروب می رفت. با خود گفتم:

"کدام باد

ترا برد؟"

توصیف های بس ظریف و دلنشین و کاربرد لطیف واژه ها، هدفش را تا اعماق
جسم و جان شرکت کنندگان بنشانند.

پس از این، آقای رامین جوان در باره فرهاد سخن گفت. او در صحبت خود به
اهمیت و جایگاه فعالیت های سیاسی فرهاد اشاره نمود و در قسمتی از سخنان
خود عنوان نمود که در زمان فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی و شوروی که بسیاری
از نیروهای چپ اعتقاد خود را به مبارزه در راه سوسیالیسم از دست دادند، فرهاد
همواره و همیشه تا واپسین دم حیات به این آرمان انسانی پایبند ماند. می توان
گفت که تمام زندگی و فعالیت سیاسی او چه در عرصه فعالیت سازمانی و چه در
کانون های دموکراتیک و غیره همواره در این راستا بود.

اجرای ترانه سرود با صدای گرم و دلنشین خانم سیما بهمنش برنامه بعدی بود که
با استقبال حاضران در مراسم روبرو شد. همچنین دو هنرمند جوان رامتین و وحید
به این مناسبت به اجرای بسیار زیبای ترانه هائی پرداختند که بسیار خاطره انگیز بود
و مورد استقبال زیادی قرار گرفت.

بخش فیلم مهربان تر از خورشید ساخته آقایان شهرام دریانی و نادر که زندگی
فرهاد را در عرصه های مختلف به تصویر کشیده بود، بسیار جالب و دیدنی بود.
صحنه ها چنان خاطره انگیز و زنده بود که اشک بر چشمان بسیاری از یاران و
نزدیکان فرهاد نشانند.

شعر خوانی و بازخوانی خاطره توسط آقای محمد افشار، یکی از یاران فرهاد بسیار
عاطفی بود. محمد افشار با چنان باری از عاطفه و صمیمانه فرهاد را توصیف کرده
و کلمات را در غالب شعر کنار هم قرار داده بود که اشعارش به دل می نشست. در
همین بخش بیان خاطره ها، آقای شهرام دریانی قطعه شعر سروده خود را که برای
عمو فرهادش سروده بود با صدائی غم آلود خواند. همچنین او نوشته شعری که
توسط دوستان جوانش از ایران برای این مراسم فرستاده بودند، قرائت کرد.

برنامه پایانی این مراسم اجرای بسیار جاذب و زیبای سرود رود بود که توسط خانم
بهرخ بابائی و با همسرانی شرکت کنندگان در سالن انجام شد.

متن سخنان و شعر آقای رضا مقصدی و شعر آقای شهرام دریانی را منتشر می
کنیم. متأسفانه تا لحظه انتشار نشریه نتوانستیم از دیگر متون خوانده شده در مراسم
برای درج استفاده کنیم.



رضا مقصدی

به عزیزِ خاطره انگیز

فرشید (فرهاد) شریعت

در روزگارِ خار، گلی پرورید و رفت

آواز را برای تو می خواند

وقتی که در گلوی تو دیوارها نشست.

پرواز را برای تو می خواست

وقتی پرندگان صمیمی

در پشتِ خاطراتِ مه آلود، گم شدند.

رو، سوی روشنایی یکدست، می شتافت

آنجا که شب، قصیده ی تاریک درد بود.

در پای خاکهای ترک خورده

دستی به روی ساقه ی افسرده می کشید

تا نسلِ آب و آینه و آهِ تازه را

مهمان شادمان درختان تر، کند.

با ما - به وای وای - سرودی سیاه خواند
وقتی کلید خانه‌ی ما در شبی بلند
با کوچه های خاطره، گم گشت.

پاییز را زشاخه فرو می‌ریخت
آنجا که لحظه های شکوفنده‌ی درخت
تصویری از زلالی این جان سبز بود.

سر را به روی شانه‌ی خورشید می‌گذاشت
تا از میان زمزمه‌ی نور بگذرد
انگور را به خاطر انگور می ستود
وقتی پیاله ، دور دگر داشت.

اینک شکسته در پی او راه می‌رویم
با گامهای خسته‌ی تابوت.
یک شاخه گل، نثار دلش باد و عشق او
کاینگونه بی بهار
در روزگار خار ، گلی پرورید و رفت .

چندان نماند تا که ببیند ترانه‌اش
در سرزمین باد، چه سروی به جا نهاد.
در یک شبی که راه به دنبال ماه بود
خاموش و رنجبار
چون سایه سار، از سر ما پا کشید و رفت.



۱- شعر شهرام دریانی

"زندگی"

به یاد عمو فرهاد

به خاطر اطاق کوچکش که دنیایی بود
به خاطر دود سیگارش که سقف را می شکافت
به خاطر اندیشه های بیژن جزنی که همواره پاسش می داشت
به خاطر انگشتانش از برای نوشتن
به خاطر شعرهای فروغ فرخزاد که پروازش می داد
به خاطر یک لیوان چای یا دکا برای یک مسافر خسته
به خاطر کت خسرو گل‌سرخ که بر شانه هایش سنگینی می کرد
به خاطر دستانش بر شانه های بیشمار
به خاطر خنده های " سعید سلطانیور " که همواره بر لبانش بود
به خاطر نرفتش از شکنجه، اعدام و زندان
به خاطر مهرش به کودکان سراسر جهان سرخ، سیاه، سفید و قهوه‌ای
به خاطر فریادهای توماج به زیر پل
به خاطر سیاستی که با اخلاق آمیخته بود
به خاطر شعرهای حسین صدرایی که در خاوران مدفون شد
به خاطر یافتن نام حتی یکی از جانب‌اختگان برای ثبت در وجدان تاریخ
به خاطر چندشش از تزویر از دگم اندیشی
به خاطر نقاشی هایش که هیچگاه معروف نشد
به خاطر مهرش به فریده و دغدغه هایش برای بچه ها
به خاطر وطنش که هیچگاه دیگر به آن بازنگشت
به خاطر چه گوارا قهرمان دوره جوانیش که هنوز هم برای او زنده بود
به خاطر راهپیمائی های اعتراض آمیز در خیابان های بی انتها
به خاطر ایمانش به برابری و امیدش به آزادی
به خاطر احمد شاملو که از برای مرگش آبی پوشید

به خاطر کلمه مادر که با درونش آمیخته بود
به خاطر پری کاغذ و چاپ که مستش می کرد
به خاطر رساندن داستان بیشمار منفرد با یکدیگر
به خاطر کتاب دوست لحظه های تنهائیش
به خاطر عشقش به صفهای سینما
به خاطر لحظه ای باهم بودن، شاد بودن
به خاطر ترانه هایی که همواره زیر لب زمزمه می کرد
به خاطر همه آن چیزها که نامش زندگی است
درخشید

و سرزده از میان

انگشتانمان

پر زد و رفت

دسامبر ۲۰۰۴



جای صدایت خالیست فرهاد

امیر شرافت

وقتی خبر را شنیدم، همان حالتی به من دست داد که به همه ما هنگام شنیدن
خبر مرگ کسی دست می دهد؛ تأسفی بی حاصل، تأثری بی فایده، امیدی نا
متعارف که خبر درست نباشد، افسردگی مفرط از یقین درستی خبر و خشمی
از ناتوانی و زبونی در تغییر واقعه. گونه ایی مقاومت کودکانه در برابر
پذیرفتن قانون زندگی و طرح پرسشی بی پاسخ که چرا او و چرا اینقدر زود .
اینک ، یکسال پس از رفتن او و هنوز مقاومت کودکانه ، تأثر بی فایده و خشم ا
ز ناتوانیم کم رنگ نشده است. در بی نظمی افکارم تنها یک تسلائی ظریف
مرحم خاطر است : افتخار بر او و که زنده جاوید است. فساد ناپذیر، بی زوال و
تا انتهای بودن من با من .

تصویرت بر دیوار

گرمی لیخندت هنوز در چشم خیال ، تنها
جای صدا یت خالیست فرهاد

جای مهربان دستت هنوز روی شانه سردم
مهربانی چشمانت هنوز مهمان قلبم ، اما
جای صدا یت خالیست فرهاد

شگفت همسال من، که تو دیگر جوان می مانی
و من هر سال دا نه برف بیشتری بر سر ، تنها
جای صدا یت خالیست فرهاد

رفیق رفته من ، صلابت سنگی پیکار
فدایی مردم ، نشانه ایثار
جای صدا یت خالیست فرهاد

رازهایم را دیگر با که بگویم
زخم هایم را با کلام که بشویم
جای صدا یت خالیست فرهاد

امید دیدار بازم نیست
فرصت بازگویی را زم نیست
جای صدا یت خالیست فرهاد
جای صدا یت خالیست .

خواهند واقعیت‌ها را تغییر دهند و آن را با ذهن خود تطبیق دهند. آرمان‌گرا هستند ولی گونه‌ای انتزاعی.

در مقابل این هر دو اما «انسان تراژیک»، انسانی که اگر چه رنج را تقدیر خود می‌انگارد. اما در برابر آن به تسلیم و انفعال تن نمی‌دهد. «تراژدی در یک کلام، تصویر کاملاً متوازی است از انسانی که برای رسیدن به شادی در نبرد است. علت این که برای تراژدی‌ها والاترین حرمت را قائلیم آن است که ما را به واقعی‌ترین شکل ممکن تصویر می‌کند. تراژدی کامل‌ترین وسیله‌ای است که به کمک آن می‌توانیم نشان دهیم، که هستیم، چه باید باشیم، یا بکشیم که باشیم. آرتور میلر»

بر خلاف نظر آنان که تراژدی را فقط به معنای غم و اندوه می‌انگارند. «تراژدی روشنگری می‌کند و در این روشنگری، انگشت شهادت خویش را به سوی دشمن آزادی بشر نشانه می‌رود. آرتور میلر». انسان تراژیک شکوفائی توانائی‌های خود را و غلبه بر رنج را در گذر از درون رنج می‌داند. رنج همزاد اوست. تفاوت اساسی و قطعی تراژدی و حزن در این است که تراژدی نه تنها غم، همدردی، همدان‌پنداری و حتی ترس را در ما برمی‌انگیزد، بلکه بر خلاف حزن شناخت یا روشنگری نیز همراه می‌آورد. تراژدی پیامد اجباری کلی است که انسان به یافتن جایگاه بحق خویش دارد. آرتور میلر»

فرهاد چنین زیست. او زمین، زندگی، انسان و همه آنچه را که فانی و همه آنچه را که انسانی بود دوست داشت. حقیقت زندگی تراژیک فرهاد خود بیانگر این حقیقت است که زندگی او افشاگر وضع و چگونگی زندگی مردمان امروز ایران بود. او فریاد مردمان بود.

در یکی فریاد

زیستن -
(پرواز عصیانی فواره‌ای
که خلاصیش از خاک نیست
و رهائی را
تجربه می‌کند .)
و شکوه مردن در فواره‌ی فریادی -
(زمینت
دیوانه‌اسا
با خویش می‌کشد
تا باروری را
دستمایه‌ئی کند!
که شهیدان و عاصیان
یاران اند .)

زمین را
باران برکت‌ها شدن -
(مرگ فواره
از این دست است .)
ورنه خاک
از تو
باتالقی خواهد شد
چون به گونه‌ی جویباران حقیر مرده باشی
فریاد شو تا باران
و گرنه مرداران !



برای فرهاد (فرشید شریعت) ستاره‌ای که همه، فریاد بود و
بسان فواره و باران (زیستن ، مردن ، شدن) زمین را برکت
باروری بخشید .

اندیشه و آرمان را میرائی نیست، زنده است و زندگان را می‌زاید .
جهان پیر است و بی‌بنیاد
از این فرهاد کش ، فریاد ، فریاد

جمشید مهر

در اساطیر آمده است، پرومته از ایزدان بارگاه خدایان بود. او ایزدی بود راد و فرهیخته. آنگاه که رنج و شوربختی آدمیان را در تیرگی و سرما دید. تاب نیاورد. بر آن شد که آتش را از کوره خدای خدایان بریاید و به انسان هدیه کند. پس آنگاه با نی‌هایی چند شراره‌های سوزان آتش را ربود و آن را پیشکش آدمیان ساخت. از آن پس بود که انسان در پرتو و فروغ آتش از تیرگی و در تابش آن از سرما رهائی یافت. آنگاه بر ساختن جهانی زیباتر و ایمن دست یازید. فرهاد انسان‌ها را این گونه می‌فهمید و این گونه می‌خواست. برای توانائی‌های انسان به جز جبر تاریخ و محدودیت‌های فردی هیچ حد و مرزی قائل نبود. در وجود هر انسانی پرومته‌ائی بالقوه می‌دید.

نگارنده بر این نیست که بگوید فرهاد منزله و مقدس و یا از هر عیب و یا نقص و ضعفی مبرا است. چرا که او انسان بود. انسانی آرمان‌گرا (گرچه در دنیای امروز تلاش می‌شود تا آرمان‌گرایی مضحک به نظر درآید. و به سخره گرفته می‌شود). پیشتر مغضوب آسمان و خدایان. اوهم، از میوه باغ عدن خورده بود و رانده شده. اما آرمان‌روشنفکر لزوماً و ضرورتاً آرمانی انسانی است، یعنی مقوله‌ای که «ایثار کامل» طلب می‌کند فرهاد چنین بود. چنین گفت، نوشت و زیست. و به قول حافظ

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند
که آتشی که نمیرد همیشه در
دل ماست

گروهی بر این باورند که در یک نظر گاه کلی و تساهلی برخورد انسان‌ها به رنج و شوربختی که او را در میان گرفته سه‌گونه است. نخست انسان‌هایی که در برابر این رنج و تیره‌روزی پذیرای آن‌اند و زندگی خود را لا یتغیر، مقدر و محتوم می‌دانند و تسلیم‌اند. شاید بتوان آنان را انسان‌های حزن‌انگیزنا مید. گروه دیگر آنان که محتوم بودن تقدیر و رنج را نمی‌پذیرند. با رنج می‌ستیزند. ولیاز منظراینان پنداری که این رنج اتفاقی است و یا در اثر اتفاقی، حادث شده و می‌توانسته وجود نداشته باشد. این گروه از آدمیان در عالم تجرید و انتزاعی خود می‌

در باره اسناد کنگره دهم راه کارگر

انکار واقعیت به دوری از حقیقت می رسد

محمد اعظمی

ناسزاها زینده یک فرد مسئول نیست. چرا بر زبان می رانید! روشن نیست شما دعوت به جنگ کرده اید و یا برای گفتگو آغوش گشوده اید؟ شاید قصد کرده اید که کسی وارد میدان نشود، مگر به تعریف و تمجید از کنگره دهم!

شما درست می گوئید آنجا که در نوشته خود گفته اید "محمد اعظمی سال هاست که دلچرکینی اش از راه کارگر بخاطر کنار کشیدن از مذاکرات وحدت حزبی دو سازمان را در هر فرصتی به رخ می کشد..." این گفته شما در مورد من صحیح است. راستش را بخواهید از این در حیرانم که شما چقدر راحت وحدت گریزیتان را بر زبان می رانید. گویا افتخاری است که توافق وحدت را کاغذ پاره ای بدانید. این شیوه ناپسند است. تا کی می خواهید به کنار رفتن تان از اتحادها ببالید و چقدر می خواهید به وحدت گریزیتان بنازید و با تنهائی خود بسازید؟

اما در رابطه با موضوع اصلی مورد بحث، شهاب برهان در نوشته خود می گوید محمد اعظمی "به موضوعات متعددی پرداخته است و من در باره سه تای آن ها نکاتی را - هر یک در نوشته ای جداگانه - خواهم گفت. موضوع اول که در این بخش به آن می پردازم، ممنوعیت آزادی عقیده و بیان در راه کارگر است. دومی انزواجویی راه کارگر و سومی بی خردی مبارزه برای آلترناتیو سوسیالیستی در برابر جمهوری اسلامی" شهاب برهان در بخش نخست نوشته اش با کمی دستکاری و با پذیرش مواردی از انتقادات و توجیه برخی اقدامات از زیر سؤال اصلی گریخته است. من به نوشته ایشان بازخواهم گشت. اما برای تمرکز بحث روی مساله اصلی به ناگزیر تکرار می کنم که سؤال مرکزی و انتقاد اصلی من در بخش اول نوشته ام به این بند اساسنامه راه کارگراست که می گوید: " ... مقید بودن به چهارچوب برنامه و اساسنامه در مباحثات نظری در شرایط کنونی کنار گذاشته شود و بجز اعتقاد به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از طریق یک انقلاب توده ای، چهارچوبی برای مباحثات وجود نداشته باشد"

بر اساس این حکم بطور موقت در مباحثات نظری - توجه کنید در مباحثات نظری - مقید بودن به چهارچوب برنامه و اساسنامه کنار گذاشته می شود، اما این محدودیت مباحثات نظری کماکان برای اعتقاد به سرنگونی رژیم از طریق یک انقلاب توده ای حفظ می شود. سؤال این است این حکم قابل دفاع است یا

دیگر اینکه شهاب برهان در نوشته خود وانمود می کند که قصد من خصومت و بی احترامی به رفقای راه کارگر است. من چنین قصدی نداشته و ندارم و توهین به هیچ فرد و یا جریانی را جایز نمی شمرم. طبعاً این نوع نگاه، شامل راه کارگر هم می شود که یکی از نیروهای جنبش چپ است. اما درک و برداشت من از تقویت و تضعیف با این رفیق متفاوت است. من بخش های مختلف این جنبش را فرقه های جدا از هم و بیگانه باهم نمی دانم، آنان را فرقه هایی که در مقابل یکدیگر چون تن واحد عمل کنند و هم قسم شوند که یک صدا از فرقه خود دفاع کنند، نمی بینم. فکر می کنم این جنبش چند پاره، در نهایت یک تن واحد است که هر کدام از بخش ها از مجموعه ای ساخته شده اند، با عقاید و افکار و احساسات متنوع و متفاوت. این اجزا یک شکل نیستند و یک قد و اندازه ندارند. اینان نه واکنش ها ی یکسان در برابر کنش ها دارند و نه راه حل هایشان یگانه است در مقابل مسائل. از اینرو می بایست دائم یکدیگر را نقد و از طریق گفتگو کامل و کم نقص شوند. از نقد نیز در پی تضعیف و تخریب نیستیم. کسانی که نقد را برای کوبیدن بکار می گیرند قبل از هر کس خود کوبیده می شوند. من برخلاف ادعای این دوست عزیز قصد "کندن سردوشی های راه کارگر" نداشته ام. برعکس فکر می کنم سیاست های ذهنی و انزواجویانه کنونی اگر ادامه یابد برای راه کارگر سردوشی باقی نمی ماند تا دیگران قصد به کندن آن کنند. روش و سیاست های کنونی راه کارگر تاثیر گذار نیست. دفع می کند. شاهد آن هم همین دعوت شما به گفتگو است. در حرف و برای رفع تکلیف دعوت به گفتگو می کنید اما اولین ندا را چنان با تهمت و افترا و ناسزا در گلو خفه می کنید که هیچ شیر پاک خورده ای جرات وارد شدن به این میدان نکند. کجا دیده اید دعوت به گفتگو کنند اما همین که کسی قلم برداشت و نظر خود نوشت، با چنین واژگانی به استقبال شتافت. گفته اتان را دوباره برایتان نقل می کنم شاید با خواندنش به خود آئید. می گوئید: محمد اعظمی " ... تهمت هایی با لحن و غیضی کین توزانه زده است که به چرک و خونابه یک دمل ترکیده بر روی کاغذ شبیه تر است تا نوشته آدمی که حرفی برای گفتن دارد. در این بخش می خواهم به این عقده گشائی ایشان پرداخته و علت دهن باز کردن این دمل در این زمان بخصوص را توضیح دهم " آیا بیشتر از این، فحش و ناسزا سراغ دارید؟ برزبان راندن این

چندی پیش در مطلبی با عنوان "آرمانگرایی و تخیل یا برنامه و سیاست؟" به قصد گفتگو پیرامون اسناد سیاسی کنگره دهم راه کارگر نظراتم را بیان داشتم. اساس آن نوشته در چهار محور: آزادی عقیده و بیان، اوضاع سیاسی، آلترناتیو جمهوری اسلامی و سیاست های ائتلافی راه کارگر، تنظیم شده بود. انتظارم این بود، باب بحثی گشوده شود و حول آن گفتگویی شکل گیرد. اما با کمال تاسف با واکنش تند دوست عزیز آقای شهاب برهان مواجه شدم که در مقاله ای با عنوان "دفاع از علنیت برای پوشاندن حقیقت" از همان آغاز عزم به بستن بحث و کشاندن آن به بی راهه جزم کرده است. لحن چنان عصبی و واژه ها به اندازه ای تند است که در مواردی فهم مطلب زیر انبوهی از ناسزا دشوار است. برای حصول به نتیجه کوشیده ام از گام گذاشتن در آن بی راهه ها بپرهیزم و از آن ناسزاها در گذرم و سختم را روی مساله اصلی متمرکز نمایم.

اما پیش از پرداختن به اصل موضوع، بر دو نکته تاکید دارم:

اول اینکه آنچه که در مطلب "آرمانگرایی و تخیل یا برنامه و سیاست" آمده است نظر من - محمد اعظمی - است. سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران در این باره مسئولیتی ندارد. شهاب برهان در نوشته خود به این نکته توجه نکرده و نظرات مرا با سازمان درهم آمیخته و در مواردی آنرا مخدوش کرده است. این رفیق در پاسخ خود به نوشته من از زبان "خواننده اندک هوشیار" به سازمان اتحاد فدائیان خلق تاخته و نسبت های ناروایی به این جریان زده است. من آگاهانه در اینجا بدان نخواهم پرداخت. بحث را روی مسائل مطرحه در کنگره دهم راه کارگر - که شهاب برهان آنها را مختص راه کارگر ندانسته است - پی می گیرم. بررسی انتقادات به سازمان اتحاد فدائیان خلق نیاز به بحث جداگانه ای دارد.

اما موضوع اسناد سیاسی کنگره دهم راه کارگر، موضوع گفتگوی ماست. قرار نیست در این گفتگو عملکرد سازمان اتحاد فدائیان یا جریان دیگری بررسی شود. حتی اگر همه ادعاهای شهاب برهان در مورد اتحاد فدائیان خلق هم درست باشد باعث نمی شود که اشکالها و ایرادهای راه کارگر از بین رود. شکست ها و یا پیروزی های دیگران نمی تواند ضعف ها و یا قدرتهای راه کارگر را توجیه نماید.

است اما امروز هم و تا زمانی که کنار گذاشته نشود ناظر بر ساختار و تشکیلات راه کارگر خواهد بود. این سند اگر ۳۰ سال پیش هم تصویب می شد، امروز حاکم بر مناسبات اعضا و ارگانهای سازمانی راه کارگر است. از اینرو کنگره نهم و دهم را نیز شامل می شود. دوم نمی شود با این ادعا که چون سرنگونی در دستور کنگره دهم نبوده است به دموکراتیک بودن کنگره حکم داد. چون دموکراتیک بودن و یا غیر دموکراتیک بودن یک ضابطه و یا یک سیاست را از خود ضابطه و سیاست می گیرند نه از در دستور قرار داشتن یا نداشتن شان. برای نمونه اگر ۱۴ سال پیش راه کارگر حکم اعدام و سنگسار را تصویب می کرد آیا امروز می توانست از زیر بار انتقاد به این بهانه که در دستور کنگره نبوده است بگریزد؟ مگر می شود شما حکم اعدام و سنگسار در برنامه خود داشته باشید ولی با این استدلال که اعدام و سنگساری در دستور این کنگره نداشته اید سیاست ها و ضوابط خود را بی توجه به این برنامه، قابل دفاع بدانید.

سوم اینکه شهاب برهان در طول حیات راه کارگر یک مورد، فقط یک مورد را نشان دهد که انتقاد یکی از اعضای این جریان به برنامه و اساسنامه و یا سیاست های رسمی راه کارگر را منعکس کرده باشند. آیا گرایشی که در راه کارگر خط استحاله رژیم را پی می گرفت چه کسانی بودند. چرا راه کارگر نظرات آنها را منعکس نکرد. این هم جزو اسرار و مسائل درونی است که راه کارگر نمی خواهد " در هر شرایطی آنها را بر سر بازار پهن کند "؟ شهاب برهان در تأیید وجود دموکراسی و بحث آزاد و دموکراتیک در جریان کنگره دهم به عنوان شاهد به دو نظر که در ستون علنی سایت راه کارگر درج شده است، اشاره کرده است. اما در ادامه می گوید چون صاحب سند " نظر خود را در سند اوضاع سیاسی و وظایف (مصوب) تأمین شده اعلام کرد، قطعنامه اش را در کنگره پس گرفت" بسیار خوب، دوست عزیز این هم که موافق اسناد رسمی بوده نه مخالف و دلیل دیگری است در رد ادعای شما.

به مواردی نیز اشاره شده است که خود راه کارگری ها نخواستند اند نظرشان منعکس شود. این هم در یک تشکیلات قدرت نیست، نشان ضعف است. یک تشکیلات نیازمند است که اعضای اش گفتگوی علنی داشته باشند. صحبت های درگوشی و درونی خاص محافظی است که اعضای آن به جای هم نظر، هم قسم می شوند. تشکل های سیاسی با دوری از این خصیصه است که می توانند ارزش های دموکراتیک را در تشکیلات خود تقویت کنند.

چهارم اینکه شهاب برهان در همین مقاله خود یعنی ۱۴ سال بعد از آن اساسنامه، از همان محدودیت به طور ضمنی اما روشن دفاع کرده است. بقیه در صفحه ۲۲

ضرورت پیدا کرد که پیش از کنگره اول گرایشی به خط استحاله رژیم ... در درون سازمان خودنمایی کرد" یعنی چون عده ای در راه کارگر به خط استحاله گرایش پیدا کردند بحث سرنگونی ممنوع شده است. ببینید استدلال چقدر محکم است!! می گوید بدین دلیل بحث سرنگونی ممنوع شده است که عده ای سرنگونی را زیر سؤال برده امکان برخورد نظر به وجود آمده است. اساسا ارزش آزادی در این است که برای نظر مخالف امکان طرح ایجاد می کند. زمانی که همه موافق باشند آزادی چندان اهمیتش لمس نمی شود. رفیق شهاب آزادی عقیده و بیان را عوضی فهمیده است. می گوید زمانی که مخالف ظاهر شد - گرایش به خط استحاله - امکان بحث آزاد ممنوع شده است. از این ممنوعیت برای بحث که بگذریم، اگر این گرایش ظاهر نمی شد چه می کردید؟ اگر تغییر نمی دادید وضع بدتر بود. در اساسنامه شما تأکید شده بود که " مباحثات باید در چهارچوب برنامه و اساسنامه سازمان صورت بگیرد " یعنی ممنوعیت فکر محدود شده اش وسیع تر بود. گفته شده است که این اصلاحیه برای عضوگیری آمده است. این هم درست نیست چون در خود سند سخن بر سر محدودیت و چهارچوب برای مباحثات است نه عضوگیری و یا چیز دیگری. شهاب برهان پس از توجیه و بازی با جملات به جای پاسخ، راه حل را در حمله دیده است و می گوید: اعظمی " موظف است که ادعای خود مبنی بر فقدان آزادی بیان در کنگره های نهم و دهم راه کارگر و این که راه کارگری ها بخاطر بحث خارج از چهارچوب برنامه و اساسنامه " تنبیه می شوند" بطور مستند اثبات کند " و پیش از این نیز می گوید " نه در کنگره نهم و نه در کنگره دهم تجدید نظر در سرنگونی رژیم یا کنار زدن آن با رفراوند یا به شیوه دیگری در دستور نبوده است تا مشمول " خط قرمز" شود " پیرو وظیفه ای که این دوست عزیز برای من تعیین کرده است دلایلم را بر می شمردم. امیدوارم منصفانه بر مسند قضاوت نشیند:

نخست بگویم که من نگفته ام راه کارگری ها تنبیه می شوند. چون راه کارگر در شرایطی نیست که اساسنامه اش را بتواند عملی کند. گفته ام با این اساسنامه هیچ راه کارگری حق ندارد بحث بدون چهارچوب و آزاد داشته باشد. یعنی اساسنامه به او حق نمی دهد. گفته ام اگر غیر این کند با این اساسنامه ضابطه شکنی است و تنبیه را در پی خواهد داشت. یعنی اساسنامه امکان تنبیه می دهد.

اما به دلایلم برای قید و شرط در مباحث راه کارگر باز می گردم:

اول اینکه شاهد و مدرک اصلی برای ادعای من سند اساسنامه راه کارگر است که پیش از این بدان اشاره داشتیم. درست است که ۱۴ سال پیش تصویب شده

مردود است. اگر قابل دفاع نیست لطف کنید دست از توجیهات بیهوده بردارید. من در آن مطلب گفته ام می بایست نیروی راه کارگر علیه چنین حکمی طغیان کند. در اینجا می افزایم که این توهین به اعضای راه کارگر است که در درون سازمان شان به شکل قانونی و در اساسنامه از حق بحث آزادانه محروم شوند. اگر کسی از این محدودیت دفاع می کند یا به میدان گذارد و گرنه می بایست این زنجیر از اندیشه اعضای راه کارگر حذف آن در اساسنامه، گشوده شود. شهاب برهان موافق این محدودیت است ولی حرف خود مستقیم نمی گوید.

او در پاسخ به جای اینکه صریح و روشن انتقاد را بپذیرد دست به توجیه زده میگوید این قرار ضمیمه " در کنگره اول (۱۳۷۰-۱۴ سال پیش) تصویب شده است " و در ادامه افزوده است که " اساسنامه سازمان با این که چند بار در راستای گسترش و تعمیق دموکراسی تشکیلاتی اصلاح شده است، باز هم از جهاتی نیاز به تغییراتی دارد که برایش کار شده است، اما اولویت های سیاسی فرصت لازم برای در دستور گذاشتن اساسنامه را نداده است " دوست عزیز! چرا موضوع را می پیچانید. همانگونه که پذیرفته اید و اعلام کرده اید که در گزارش کنگره " بهتر بود در صد آرا اعلام می شد" لطف کنید بگوئید که بالاخره اگر فرصت لازم برای در دستور گذاشتن اساسنامه بدست آید این بند اساسنامه را کنار می گذارید یا با صاحت پای آن می ایستید؟ افزون بر این به نظر شما ۱۴ سال که در فاصله اش ۱۰ کنگره گذاشته اید زمان کمی است؟ آیا در این ۱۴ سال شما این اندازه در مضیقه وقت بوده اید که حتی نتوانسته اید از طریق یک همه پرسی تکلیف این بند اساسنامه را روشن کنید؟ خواهش می کنم بگوئید چند سال دیگر وقت لازم دارید که فرصت حذف این جمله را پیدا کنید. واقعا مشکل وقت دارید یا اشکالی در فکرتان مانع تغییر آن شده است؟ و بالاخره اشاره تان به تصویب آن در ۱۴ سال پیش از چه روست. درست است که این مصوبه ۱۴ سال پیش است، اما امروز هم این محدودیت در اساسنامه شما حفظ شده و قانونی است. گفته اید آنرا اجرا نمی کنید و مرا شمامت کرده اید که چرا ایراد گرفته ام. این دلیل نیست، عذر بدتر از گناه است. چرا با اسناد رسمی خود چنین می کنید؟ مگر این توافقنامه وحدت با سازمان اتحاد فدائیان است که آنرا کاغذ پاره ای بیش ندانید و به راحتی زیرش زنیید. این اساسنامه شما یعنی مهمترین سندی است که براساس آن مناسبات درونی شما تنظیم می شود. دست کم به مصوبات خود احترام بگذارید! شهاب برهان به جای اظهار نظر در باره این محدودیتی که در اساسنامه مورد انتقاد قرار گرفته به دلایل و شرایطی پرداخته است که این اصلاحیه وارد اساسنامه شده است اومی گوید " این شرط زمانی

دمکراسی و مسئله ملی در ایران

احمد آزاد

۲۸ آبان ۱۳۸۴-۱۹ نوامبر ۲۰۰۵

در حکومت‌های پیشامدرن، مردمی که تحت سلطه پادشاهان و فئودالها در سرزمین‌های مختلف زندگی می‌کردند، «رعایا» شناخته شده و سکونتگاه آنها ملک طلق حاکم وقت یا پادشاه محسوب می‌شد. جهان قدیم به تعدادی امپراطوری و پادشاهی بزرگ، که سرزمین‌های وسیعی را همراه با اقوام گوناگون ساکن در آنها زیر سلطه خود داشتند و تعدادی اقوام و قبایل نیمه آزاد که با پرداخت خراج به این یا آن پادشاه، در زیر سایه شمشیر وی زندگی می‌کردند، تقسیم می‌شد. همچنان که این زمینها در پی جنگ‌های مختلف دست به دست می‌شد، مردمان ساکن آن نیز دست به دست شده و زمانی رعایای این پادشاه بودند و زمانی رعایای آن دیگری. همچنان که سرحدات تغییر می‌کرد، مالکیت «رعایا» نیز تغییر می‌کرد و مردم یا «رعایا» از خود اختیاری نداشته و در حیات سیاسی جامعه کوچکترین نقشی بازی نمی‌کردند. بی‌دلیل نیست که در گذشته واژه «ملت» به مجموعه‌ای از مردم گفته می‌شد که یک ویژگی مشترک داشتند، و عمدتاً نیز سرزمینی یا سیاسی نبود. بطور مثال امت مسلمان، ملت عرب، ...

با شکلگیری دولت‌های مدرن، واژه «ملت» بار سیاسی یافت. انقلابات بورژوا-دمکراتیک، «رعیت» را از قید و بند فئودال و زمین آزاد کرد و به وی جایگاه «شهروند» داد. آزادی مبادله و بازار آزاد جوامع قدیمی را دگرگون و روابط اجتماعی جدیدی را جایگزین کرد. شهروند حقوق و وظایف سیاسی بدست آورد. همزمان مجموعه این شهروندان در نقش «ملت» واحد اقتصادی معینی را ایجاد کردند. به این ترتیب «ملت» نه تنها مجموعه‌ای از افرادی بود که در قلمرو یک دولت زندگی می‌کردند، بلکه کارکرد اقتصادی داشته و ثروت سرشاری را تولید می‌کردند. بدینگونه است که عباراتی چون «ثروت‌های ملی» و «اقتصاد ملی» مفهوم پیدا کرد و وارد مباحث سیاسی و اقتصادی شد. به قول «ای.جی. هابزبام»: «وجود دولت‌ها با واحد پول مخصوص به خود و مالیه عمومی و به تبع آن سیاستها و فعالیتهای مالی واقعیتی غیر قابل تردید است. علاوه بر این حتی افراطی‌ترین لیبرال‌ها همانند مولینار نیز می‌توانند بپذیرند که تقسیم جامعه بشریت به ملت‌های مستقل اساساً اقتصادی است» (ملت و ملی‌گرایی پس از ۱۷۸۰- ترجمه جمشید احمدپور-نشر نیکا)

«ملت» در معنای سیاسی خود با «دولت» همراه است و به تمامیت سیاسی مردمی اطلاق می‌شود که در درون یک سرزمین مشخص، حاکمیت خود را مستقر کرده‌اند. «دولت-ملت»‌ها الزاماً بر پایه یگانگی نژادی، زبانی، قومی، فرهنگی و غیره شکل نگرفته‌اند، بلکه عوامل

قوم می‌داند و به اتحاد داوطلبانه همه اقوام ساکن ایران، به اتکاء سابقه تاریخی زیست مشترک و لزوم اتحاد و پیوند مردمان ساکن ایران در دفاع از منافع مردم و بهروزی و بهزیستی همه آنان باور دارد.

در کنار این سه دیدگاه اصلی، تمایلات جدایی‌طلبی نیز وجود دارد که با تکیه بر سابقه سرکوب خواسته‌های عادلانه اقوام ایرانی توسط حکومت‌های مرکزی، چنین استدلال می‌کند که تنها راه حل مسئله ملی در ایران، جدایی اقوام و شکلگیری حکومت‌های ملی جداگانه می‌باشد.

مباحث کنونی در پیرامون «مسئله ملی» در بین دیدگاه‌های مختلف در نوسان است و کم و بیش می‌توان هر نظری را در یکی از این دیدگاه‌های دسته بندی کرد. برای گفتگو پیرامون این موضوع و موضعگیری در بین تمایلات گوناگون، ابتدا باید تعریفی روشن از برخی مفاهیم، چون «ملت»، «قوم»، «مرزهای ملی» و «زبان مشترک» به دست داد.

«ملت»

بسیاری از معتقدین به «یک ملت، یک کشور»، عمدتاً پایه استدلال‌شان سابقه تاریخی مردم ایران است که در طول قرون متمادی با یکدیگر زندگی کرده‌اند. «ملت تاریخی ایران» عبارتی نادرست است. مردمی که امروز در ایران زندگی می‌کنند، تاریخ مشترک زندگی زیر سلطه حکومت‌های خودکامه مرکزی ایران را دارند، اما اتلاق «ملت» به مفهومی که امروز به کار می‌بریم، به این مردمان در طول تاریخ نادرست است.

کاربرد واژه «ملت» در طول تاریخ دستخوش تغییرات جدی شده است. بدنبال انقلابات بورژوا-دمکراتیک اروپا در قرون شانزده و هفده، اوجگیری مبارزات رهایی بخش در قالب‌های ملی و فروپاشی امپراطوری‌های بزرگ، واحدهای مستقل سیاسی - اقتصادی در شکل کشورهای مختلف بوجود آمدند. این واحدهای مستقل سیاسی - اقتصادی با سازمان دادن دستگاه اداری کارآ، تمرکز قدرت در دولت مرکزی و تثبیت مرزهای خود، «دولت-ملت»‌های جدیدی را در قالب کشورهای مستقل ایجاد کردند. تا پیش از شکلگیری «دولت-ملت»‌های جدید، واژه «ملت» به برداشتهای متفاوتی بکار برده می‌شد. اقوام گوناگون، دارندگان یک زبان مشترک، نژاد واحد یا معتقدین به یک دین واحد به عنوان یک ملت شناخته می‌شدند. بطور مثال در ایران تا آستانه انقلاب مشروطه واژه «ملت» همچون «امت» به عموم مسلمانان اتلاق می‌شد.

تلاش‌های چند سال اخیر برای شکلگیری اتحادی از نیروهای دمکرات، که خواهان استقرار دمکراسی در ایران هستند، با موانع گوناگونی مواجه است. یکی از این موانع، اختلاف نظر پیرامون «مسئله ملی» است. اگر چه این مسئله تازگی نداشته و در تاریخ معاصر ایران به کرات به موضوع سیاسی روز تبدیل شده است، ولی این بار مسئله از زاویه استقرار دمکراسی در ایران مورد کنگاش و بحث قرار می‌گیرد. این موضوع تا آنجا اهمیت دارد که در جریان نشست جمهوری خواهان لائیک و دمکرات (تابستان ۲۰۰۴)، یک پای این جمع (رهروان نهضت ملی) را به قهر و آشتی کشاند و در سند سیاسی به عنوان یکی از موارد مورد اختلاف به ثبت رسید. متأسفانه علیرغم وسعت بحث و سابقه تاریخی آن، این موضوع همچنان به بدفهمی، نادرست گویی و اغتشاش آلوده است، و گاه اصل موضوع در پس گردوغباری از اتهامات و موضوعات نامربوط پنهان می‌شود.

در اولین نشست سراسری جمهوری خواهان لائیک و دمکرات نیز علیرغم اهمیت مسئله این موضوع ناروشن باقی ماند و ضمن آنکه در بخش اختلافات ثبت شد، اما خود موضوع اختلاف روشن و دقیق طرح نشد و امروزه با خواندن این سند روشن نیست که اختلاف چیست. اکنون در آستانه نشست سراسری دوم، جا دارد که بحث و گفتگو پیرامون «مسئله ملی» دنبال شود و تصویر روشن تری از اختلافات و مضمون واقعی آنها بدست داده شود.

طرح مسئله

در جامعه ایران سه نوع نگاه و تمایل در برخورد به مسئله ملی را می‌توان تفکیک کرد:

تمایل اول اساساً منکر وجود اقوام گوناگون در ایران است. ایران را یک کشور و مردمان آن را یک ملت می‌شناسد و به اختلافات فرهنگی و زبانی و مذهبی بین این مردمان اهمیتی نمی‌دهد.

تمایل دوم ضمن آن که منکر وجود اقوام گوناگون در ایران بوده و ایران را یک کشور و مردمان آن را یک ملت می‌شناسد، اما اختلافات زبانی، فرهنگی و دینی را در حد معینی می‌پذیرد. مولفه های فرهنگی، زبانی و مذهبی قوم فارس را، به اعتبار تسلط آن در کمتر از یک قرن اخیر، زبان، فرهنگ و مذهب رسمی ایران اعلام کرده و در بهترین حالت، برخی امتیازات فرهنگی را برای دیگر اقوام ساکن ایران قائل می‌شود.

تمایل سوم ضمن پذیرش وجود اقوام گوناگون در ایران، حقوق برابر برای همه آنها را در نظر گرفته و مولفه‌های زبانی، فرهنگی هر قوم را زبان و فرهنگ رسمی آن

گونگون تاریخی همچون جنگها، انقلابات و خواست یا تمایل عمومی به بودن با هم در پروسه شکلگیری آنها موثر بوده است. کشور سوئیس از توافق چند واحد اجتماعی، کانتون، تشکیل شد، کشور ایتالیا بدنال مبارزات انقلابی علیه امپراطوری فرانسه و اطیش-مجارستان و با معاهده ملی بین ایالات گونگون شکل گرفت، کشور ایران باقیمانده سرزمینهایی است که آخرین پادشاهان در جریان لشکرکشی های خود تسخیر کرده بودند و یا موفق شدند تا در آخرین جنگهای دوران قدیم در چنگ خود نگهدارند.

قوم

آنتونی اسمیت شش ویژگی یک قوم را چنین برمی شمارد: «یک نام جمعی، یک اسطوره نیای مشترک، تاریخی مشترک، یک فرهنگ مشترک در میان اعضای گروه قومی که آنها را از دیگر گروهها متمایز می سازد، پیوند با یک سرزمین خاص و نوعی همبستگی» (به نقل از کتاب روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی / علی مرشدی زاده/ نشر مرکز)

همانگونه که می بینیم در عوامل شش گانه آدم اسمیت، نشانی از عامل سیاسی نیست. «قوم» سابقه بسیار طولانی داشته و از اولین اجتماعات بشری اقوام گونگون شکل گرفته اند. اقوام الزاما با حاکمیت و دولت تداعی نمی شوند، بلکه عوامل شناسایی آنها عمدتا زبان، فرهنگ، سرزمین و سابقه تاریخی مشترک می باشد. در حکومتهای پیشامدرن، اقوام گونگون تحت سلطه پادشاهان در درون اجتماع خود زندگی می کردند و مراوده آنها با دیگر اقوام بسیار محدود بود و حکام نیز از اختلافات قومی برای کنترل هرچه بهتر آنها استفاده می کردند.

شکلگیری «دولت-ملت» ها الزاما منطبق بر ساختارهای قومی نبود و همانگونه که گفته شد، عوامل گونگونی در شکلگیری کشورهای مختلف موثر بودند. حاصل این تحولات پراکنده شدن برخی از اقوام بین چند کشور مختلف و یا حضور چند قوم در محدوده مرزهای یک کشور بود. امروز بسیاری از اقوامی که بین چندین محدوده دولت-ملت زندگی می کند. کردها در بین سه کشور ایران، ترکیه و عراق پراکنده اند و یا قوم «باسک» که بین فرانسه و اسپانیا زندگی می کنند.

همینجا باید بر این نکته تاکید کنم که کاربرد دو واژه «ملت» و «قوم» صرفا بر این پایه قرار داشته که به اعتقاد من «قوم» یک بار حقیقی و «ملت» یک بار حقوقی دارد. این دو نه نافی یکدیگرند و نه الزاما منطبق بر یکدیگر. هیچ مانعی برای آن که قومی به یک ملت فرارویند، وجود ندارد همچنان که هیچ دلیلی نیز برای توجیه اینکه هر قومی الزاما باید به یک ملت تبدیل شود، وجود ندارد. تقریبا تمامی ملت‌های کنونی در جهان ترکیبی از اقوام گونگون هستند. هویت قومی یک واقعیت عینی و هویت ملی، هویتی مجازی و قراردادی

است. هویت قومی در تضاد با هویت ملی نیست. گاه این دو بر یکدیگر منطبق می شوند و گاه یک هویت ملی در برگیرنده چند هویت قومی است.

«دولت-ملت» ایران

انقلاب مشروطه تلاش جامعه ایرانی بود برای شکستن ساختارهای پوسیده قدیمی و وارد کردن ایران به دوران جدید. انقلاب مشروطه پیروز شد و برای اولین بار مردم ایران نه به عنوان «رعیت»، بلکه به عنوان «شهروند» در حیات سیاسی جامعه خود نقش بازی کردند. قدرت خودکامه محدود شد و تلاش در راه ایجاد ساختارهای اداری جدید آغازگشت. ولی شرایط عینی جامعه، ناتوانی نیروهای سیاسی و دخالت قدرتهای خارجی، در فاصله چهارده سال پس از انقلاب مشروطه به تشکیل دولتهای ناتوان و فاسدی انجامید که نتوانستند دستاورد انقلاب مشروطه یعنی حاکمیت ملی را تثبیت کنند و عملا چنان هرجومرجی را در جامعه ایران دامن زدند، که زمینه برای کودتای رضاخان و شکلگیری حکومت خودکامه پادشاهی مشروطه در استقرار حاکمیت ملی از طریق گسترش دموکراسی، تفکیک قوای سه گانه، مجلس ملی قانون گذار و دولت مسئول در برابر آن را عقیم گذاشت، و همراه با آن تحول جامعه سنتی ایران به یک جامعه مدرن و شکلگیری «ملت» ایران را با موانع جدی مواجه ساخت، اما در ایجاد ساختارهای نوین اداری - حکومتی موفق بود. همراه با تلاش برای ایجاد یک حکومت مرکزی نیرومند و سرکوب تمایلات آزادیخواهانه اقوام مناطق گونگون در ایران، فکر «ملت» ایران، که زاده انقلاب مشروطه بود، برای قوام بخشیدن به این تلاشها تقویت شد. «ملت» ایران به مفهوم امروزی آن با انقلاب مشروطه و حکومت رضا شاه زاده شد و نه در طی قرون و اعصار.

انجام تقسیمات کشوری، سامان دادن به دستگاه اداری مدرن، ایجاد آموزش و پرورش، دادگستری، دارایی و ... و همچنین سازمان دادن ارتش و نیروهای انتظامی به سبک جدید، دولت ایران به شکل امروزی آن را ایجاد کرد. اما دیکتاتوری از اعمال حاکمیت ملی جلوگیری کرد و عملا دولت-ملت ایران ناقص الخلقه شکل گرفت. با شکلگیری حکومت مرکزی و دستگاه اداری جدید، یعنی استقرار استاندار و فرماندار و رئیس شهربانی، بجای خان و مباشر و داروغه، تلاشهای حکومت مرکزی در سامان دادن یک ملت واحد، نه از طریق اتحاد آگاهانه و داوطلبانه اقوام ساکن ایران، بلکه با استفاده از قدرت نظامی و قهر به تلاش برای مسلط کردن فرهنگ، زبان و دین قوم فارس و سرکوب خواستههای اقوام ساکن ایران انجامید.

مرزهای ملی

همزمان با شکلگیری ملت‌ها، مرزهای ملی نیز تثبیت شدند و کشور یا میهن با تعبیر امروزی آن در مباحث اجتماعی

- سیاسی وارد شد. تا پیش از آن نه «مرز» که «سرحدات» محدوده زمینهای تحت مالکیت خوانین و پادشاهان را تعیین می کرد. این سرحدات بسیار متغیر بودند و میزان نفوذ شاه بر آنها بستگی تام به قدرت شمشیر و درازی بازوی سرکوب وی داشت. هر چه این سرحدات از مرکز دورتر بودند، کمتر تحت کنترل پادشاه بوده و بیشتر دستخوش تاخت و تاز و تاراج همسایگان قرار می گرفتند. بطور مثال بر نقشه جغرافیایی آسیا می توان دهها مرز مختلف از دورانهای مختلف پادشاهی ایران نشان داد. زمانی پادشاهان صفوی بر بخش بزرگی از آسیای مرکزی و خاورمیانه فرمانروایی می کردند و زمانی شاه سلطان حسین صفوی در محدوده اصفهان هم نتوانست حکم راند. برای مردم آن دوران «وطن» به منطقه زادگاه فرد گفته می شد و کاربرد واژه «مملکت» عمدتا به محل سکونت فرد محدود می شد.

تنها با شکلگیری ملت‌ها است که «وطن» یا «میهن» با دولت گره می خورد و «میهن پرستی» در دفاع از سرزمینی که واحد سیاسی مشترک را تشکیل می دهد، کاربرد پیدا می کند. مرزهای ملی همچون «ملت» یک مفهوم نوینی است که پس از شکلگیری ملت و یک دستگاه اداری ملی و بر اساس معاهدات بین المللی، به رسمیت شناخته شده و مورد احترام جامعه بین المللی قرار دارد. اما وجود مرزهای ملی در روابط بین المللی، خودبخود نافی ویژگیهای قومی مردمانی که در درون این مرزها زندگی می کند نیست. نمی توان ویژگی های تاریخی، زبانی و فرهنگی گونگون درون این مرزها را، تنها به این دلیل که در کتابهای جغرافیایی جهان بر روی قطعه ای از نقشه، «ایران» نوشته شده است، خودبخود حذف کرد.

«زبان» وحدت ملی

زبان یکی از مواردی است که از جانب بسیاری از طرفداران دو آتشه «تمامیت ارضی» به عنوان دلیلی بر وجود «ملت واحد» آورده می شود. در اینجا نیز نوعی اغتشاش و تحریف تاریخ رخ می دهد. زبانهایی که امروزه به عنوان زبان رسمی در بسیاری از کشورهای جهان شناخته شده و بکار برده می شوند، خود محصول رشد سرمایه داری، شکلگیری دولت های مدرن متمرکز و ابزار مورد نیاز این حکومتها برای اداره محدوده جغرافیایی تحت کنترل خود بوده اند. نگاهی به زبان فارسی در ایران و تاریخ آن نشان می دهد که این زبان تا پیش از رشد شهرنشینی و صنعت و بویژه گسترش آموزش و پرورش، تنها محدوده به قوم فارس (آن هم با لهجه ها و دیالکت های گونگون) و زبان اداری و دیوانی دربار بوده است.

آموزش اجباری برای اولین بار اطفال اقوام غیر فارس را مجبور کرد تا با چه مرارت و زحمتی در مدارس ابتدایی «بابا نان داد» را به فارسی و به ضرب چوب خط معلم یاد گیرند. تا قبل از اصلاحات آموزشی رضا شاه در سال ۱۳۰۴، آموزش و پرورش عمدتا به مکتب خانه های

زبانها زندگی می‌کنند، حرف می‌زنند، شعر می‌سرایند، قصه می‌گویند، قربان صدقه هم می‌روند یا بر هم خشم می‌گیرند، کم ارزشتر از زبان فارسی است و این تنها زبان «فارسی» است که به عنوان ارزش «برتر» عامل پیوند ایرانیان در سراسر جهان می‌باشد. به چه دلیل زبان رسمی عامل وحدت ملی است؟

بین زبان رسمی و زبان مشترک تفاوت بسیار است. برای گفتگو و تبادل نظر بین اقوام ساکن یک کشور، زبان مشترک لازم است و امکان مراوده را آسان می‌کند. زبان مشترک یک زبان اختیاری است، در حالیکه زبان رسمی یک زبان اجباری است. هر قومی می‌باید به زبان خود بنویسد، بخواند، صحبت کند و زندگی روزمره خود را به زبان خود اداره کند. زبان مشترک برای مراوده و مبادله با دیگر اقوام است. هر آنجا که چنین مبادله و مراوده ای لازم افتد، زبان مشترک به کار خواهد آمد. امروزه در بسیاری از کشورهای جهان این قاعده دمکراتیک رعایت می‌شود. برای نمونه خوب است که آقای کورش زعیم سفری به کشورهای سوئیس، بلژیک، اسپانیا و ... داشته باشند.

جایگاه دمکراسی در تحلیل موضوع ملی

دمکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم به وسیله مردم. از این رو می‌توان گفت که موضوع اصلی دمکراسی مردم است. بسیاری دمکراسی را در اعمال قدرت اکثریت تعریف می‌کنند. درحالی که دمکراسی قبل از هر چیز در دیدن، شناسایی و پذیرش تفاوت‌ها و برابری حقوق برای همه، برکنار از تفاوت‌ها ممکن می‌شود. به این اعتبار می‌توان گفت که بدون وجود گوناگونی، دمکراسی مفهومی ندارد و رفتار دمکراتیک را تنها می‌توان با چگونگی رعایت حقوق تفاوتها ارزیابی کرد.

در سرزمینی که محصور است به مرزهای رسماً شناخته شده بین المللی ایران مردمانی زندگی می‌کنند که تفاوت‌هایی، گاه مهم، با یکدیگر دارند. زبانشان متفاوت است، فرهنگی متفاوت دارند، آداب و رسومشان خاص خودشان است. به شیوه‌ای متفاوت جشن و سرور برپا می‌کنند، موسیقی‌شان یکی نیست، اعتقادات مذهبی یکسان ندارند و مردمانی هستند با گوناگونی فرهنگی، زبانی اعتقادی. این گوناگونی خود ثروتی است گرانبه‌تر که باید پاس داشت. اما چگونه؟

نگاهی به اعلامیه حقوق بشر نشان می‌دهد که مجموعه بند های آن دلالت بر استقلال اندیشه و آزادی عمل هر فرد دارد. بدیگر سخن «حق تعیین سرنوشت» هر فرد از طریق این اعلامیه به رسمیت شناخته شده است. چنین حقی نمی‌تواند فقط محدود به «فرد» گردد و طبعاً به مجموعه از انسانها که با یکدیگر زندگی می‌کنند و یک گروه اجتماعی را به مشترکات زبانی، فرهنگی و غیره تشکیل می‌دهند، شامل نشود. نمی‌توان به فردی گفت که در مورد تعیین سرنوشت خود آزاد است، ولی نمی‌تواند با همسایگانش که آنها نیز چون وی از این حق

در اواخر سال ۱۳۸۲ وزارت آموزش و پرورش دستورالعملی به ادارات تابعه خود دراستانها (روزنامه ایران مورخ ۸۲/۱۱/۹) ارسال کرد. این دستورالعمل به استانها اجازه می‌داد که، از آن پس، کتابهای درسی دبستانی و راهنمایی را خودشان طبق رسوم و شرایط اقلیمی و فرهنگی و اجتماعی هر منطقه تدوین و چاپ کنند. دلیل انتشار چنین دستورالعملی در حکومت جمهوری اسلامی به جای خود، انتشار خبر این بخشنامه، با واکنش شدیدی برخی از چهره های جبهه ملی و انتشار اعلامیه رسمی از سوی «جبهه ملی» روبرو شد. آقای کورش زعیم از اعضاء جبهه ملی در نامه ای به وزارت آموزش و پرورش نوشت: «این دستورالعمل، نه تنها نسل آینده کشور را قومی تربیت خواهد کرد، بلکه آنها را با فرهنگ ملی، زبان رسمی و دیگر فرهنگهای قومی کشور بیگانه خواهد نمود. من هیچ کشوری درجهان را نمی‌شناسم که کتابهای درسی ابتدایی خود را بجز بطور مرکزی و برپایه فرهنگ و زبان ملی تدوین کند، و یا کودکان خود را بر پایه فرهنگ قومی و محلی هر شهر و استان آموزش دهد. اگر این کار واپس گرای فرهنگ و گامی بسوی تجزیه کشور وجداسازی و بیگانه سازی مردم میهن ما از یکدیگر نیست، پس چه است؟» و جبهه ملی در اطلاعیه خود می‌نویسد: «در واقع، در دنباله و مکمل حرکتی است که صدا و سیما چندی پیش آغاز کرد، و آن اجازه ایجاد کانال های تلویزیونی استانی با تولید قومی و گویش محلی است. در ظاهر، این کار دموکراسی مابانه بنظر میرسد، ولی در برخی استانها نتیجه این شده که اکنون کودکان ما در این مناطق از آغاز با آموزش گویشها و زبانهای محلی بزرگ می‌شوند و با زبان رسمی و ملی میهنشان و ارزشهایی که همه ایرانیان را در سراسر کشور و جهان بهم پیوند میدهد بیگانه میشوند. کودکان خردسال اولین آموزش خود را بدور از وابستگی ملی دریافت می‌کنند و اوقات فراغشان، تفریحشان و اطلاعاتشان را بزبان های محلی دریافت میکنند.»

در این دو نقل قول مفاهیمی چون «زبان ملی»، «زبان رسمی»، «گویش محلی»، «فرهنگ ملی» بکار برده شده است. برای جبهه ملی و فعالین این جریان سیاسی زبان «فارسی» همانا زبان «ملی»، «رسمی» و منشاء «فرهنگ ملی» است. طبیعتاً از نظر اینان اجازه انتشار کتب درسی به دیگر زبانهای اقوام ساکن ایران، یک اقدام ضد «فرهنگ ملی» و «زبان رسمی» است. و نه تنها کاری دمکراتیک نیست، بلکه گامی است در راه «تجزیه کشور وجداسازی و بیگانه سازی». از دوستان جبهه ملی باید پرسید که از چه زمانی زبان «فارسی» زبان «ملی» ایرانیان شد و همچنین از چه تاریخی به زبان «رسمی» تبدیل گردید؟ به یاد داشته باشیم که در قانون اساسی مشروطیت زبانی به عنوان زبان رسمی و اجباری در نظر گرفته نشده است و سابقه زبان رسمی در ایران به یک قرن هم نمی‌رسد. از دوستان جبهه ملی باید پرسید که چرا زبانهای «محلی»، یا همان زبانهای اقوام ساکن ایران، که قرن‌ها است این مردمان با این

قدیمی محدود می‌شد و دانش‌آموزان محدود مکتب‌خانه، قرآن و جزوات مذهبی را به عربی می‌موختند. اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران بیسواد بودند. و با توجه به رفت و آمد بسیار محدود و مراوده اندک بین مناطق مختلف ایران، نیازی به آموزش زبان دیگری جز زبان مادری احساس نمی‌شد. در گذشته‌ی نه چندان دور در مناطق مختلف ایران، زبان محلی، همان زبان محاوره عمومی، زبان آموزشی، زبان ادبیات محلی و غیره بود. فارسی زبان دیوانی، زبان ادبیات درباری و رسمی بود.

بدنبال انقلاب مشروطه و بویژه با شکلگیری حکومت رضا شاه، نیاز حکومت جدید به ایجاد یک دولت متمرکز و مقتدر، عملاً به مقابله مرکز با قدرتهای محلی مناطق گوناگون ایران در تمامی زمینه‌ها انجامید. رضا شاه نه تنها خوانین و سرکردگان و گردن‌کشان محلی را سرکوب کرد، بلکه برای ایجاد دولت به سبک نوین، دستگاه اداری ساخت که نیاز به یک زبان داشت. زبان فارسی به زبان رسمی ایران تبدیل شد. پرواند آبراهامیان در کتاب خود، «ایران بین دو انقلاب» در بررسی دوران رضاشاه می‌نویسد: «سیاستی که در برابر عشایر اتخاذ شد، با هدف بلند مدت تبدیل امپراتوری کثیرالمله به دولتی یکپارچه با مردمان واحد، ملت واحد، فرهنگ واحد، و اقتدار سیاسی واحد ارتباط نزدیک داشت. سواد فارسی با توسعه مدارس دولتی، بوروکراسی دولتی، دادگاههای مدنی و ارتباطات جمعی توسط حکومت افزایش یافت. برعکس آموزش زبانهای غیر فارسی - بویژه آذری، عربی و ارمنی - با تعطیل معدود مدارس و نشریات چاپی اقلیتها کاهش یافت.» (ص ۱۳۰ - نشر مرکز)

در طول نزدیک به هشتاد سال گذشته تمامی دولت‌های مرکزی ایران، برای از بین بردن زبانهای محلی اقوام ایرانی و گسترش زبان رسمی فارسی و تبدیل آن به زبان همگانی، از هیچ تلاشی فروگذار نکرده‌اند. گسترش رادیو و تلویزیون و دیگر وسایل ارتباط جمعی، بویژه در دوران پهلوی دوم و حکومت اسلامی، عملاً زبان فارسی را به دورترین نقاط ایران برده و امروزه غالب مردم ایران به این زبان آشنا بوده و آن را می‌فهمند.

زبان وسیله برقراری ارتباط بین مردم و ابزاری است برای گفتگو، تبادل نظر، مبادله و مراوده. تسلط مردم یک جامعه به یک زبان مشترک، به مراوده و گفتگو و مبادله کمک موثری می‌کند، اما تفاهم و اتفاق نظر و همدلی الزاماً با یک زبان مشترک حاصل نمی‌شود. زبان مشترک برای گفتگو و رسیدن به تفاهم لازم است ولی کافی نیست. قبل از هرچیز وجود روابط دمکراتیک، احساس برابری و یکی بودن است که راه تفاهم را هموار می‌کند. دلیلی وجود ندارد که زبانی که در گذشته نه چندان دور، تنها یک زبان دیوانی و اداری بوده، امروز به جایگاه «عامل وحدت ملی» ارتقاء مقام یابد! اساساً چه نیازی به یک زبان برای «وحدت ملی» است؟ بسیاری کشورهای جهان که چندین زبان دارند و بحث و حدیثی از تجزیه و جدایی در بینشان نیست.

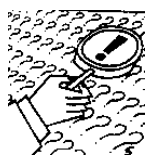
مدافعین نظریه جدائی اقوام و شکلیگیری « دولت - ملت » های جداگانه و مستقل خدمت می‌کند.

وحدت داوطلبانه اقوام

دمکراسی امر مردم است. برای تحقق آن نیز تنها تکیه به مردم لازم است. « خاک » بدون مردمی که بر روی آن زندگی می‌کنند بی معنی است. حفظ « خاک » نیز بدون حفظ مردمی که بر روی آن زندگی می‌کنند بی ارزش است. بهترین مدافعان « خاک » نیز همان مردمی هستند که بر روی آن زندگی می‌کنند. **تمامیت ارضی ایران تنها با اتحاد داوطلبانه مردمی که بر روی این خاک زندگی می‌کنند ممکن خواهد بود. دمکراسی واقعی تنها با مشارکت واقعی مردم در تصمیم‌گیریهای مربوط به سرنوشت خویشان و برخورداری مشترک و عادلانه از امکانات و ثروتهای ملی ممکن خواهد بود. حاکمیت ملی تنها در سایه استقرار دمکراسی واقعی اعمال خواهد شد.**

هر انسانی آزاد است که سرنوشت خود را تعیین کند. هر جمعی از انسانها، با مشترکات و علائق و تاریخ معین آزادند که سرنوشت خود را تعیین کنند. حق تعیین سرنوشت یک حق دمکراتیک است. چگونگی تحقق آن را خود حق روشن نمی‌کند، بلکه این صاحبان حق هستند که در این مورد تصمیم می‌گیرند. حق « تعیین سرنوشت » به خودی خود به معنی جدایی و انفکاک نیست، همانگونه که حق « آزادی بیان » خود بخود به معنی پرخاشگری و فحاشی و هتک حرمت نیست. در عین حال این حق محدود نیست و هر قومی آزاد است تا سرنوشت خود را رقم زند.

نمی‌توان از وحدت داوطلبانه و آگاهانه و آزادانه مردم گفتگو کرد و همزمان حقوق آنان را ندیده گرفت. وحدت داوطلبانه مردم ایران تنها با پذیرش حقوق دمکراتیک و از جمله « حق تعیین سرنوشت » و به رسمیت شناختن آن، ممکن خواهد بود. این حقوق خود را در قوانین و ساختاری که برای جامعه دمکراتیک آینده ایران پیشنهاد می‌کنیم نشان خواهد داد. ساختار فدرالیسم، راه‌حلی است که در بسیاری از دیگر جوامع دمکراتیک تجربه شده و می‌تواند راه‌کار مناسبی برای وحدت داوطلبانه در جامعه چند قومی ایران باشد. اما قبل از هر راه‌حلی، یک نیروی دمکرات که واقعا به دمکراسی و استقرار آن در ایران باور دارد، باید با تمام نیرو از « حق تعیین سرنوشت » به عنوان یک حق دمکراتیک دفاع کند. این حق باید در سند سیاسی جمهوری خواهان دمکرات و لائیک، به عنوان مدافعان پیگیر دمکراسی در ایران، وارد شود.



که در ایران مردمانی با فرهنگها، زبانها و مذاهب گوناگون زندگی می‌کند، اما این اختلافات آن چنان مهم نیست که ایران را کشوری متشکل از اقوام گوناگون بشناسند. ایشان و همفکرانشان اختلافات را می‌پذیرند، اما وجود اقوام را منکر می‌شوند. اگر اختلافات فرهنگی، زبانی و مذهبی برای شناسایی اختلاف اقوام از یکدیگر کافی نیست، سوال این است که از نظر ایشان و همفکرانشان، چه فاکتورهایی لازم است تا جمعی از انسانها را که با هم مشترکاتی دارند، « قوم » بشناسیم؟ چرا باید یک کرد ایرانی، ویژگی های قومی خود را از دست بدهد، به این دلیل که در محدوده جغرافیایی دولت مرکزی ایران زندگی می‌کند؟ چرا یک « آذری » در شمال رود ارس یک « آذربایجانی » شناخته می‌شود و همان آذری در جنوب رود ارس یک « ایرانی » است که تنها با ساکنین مناطق مرکزی ایران اختلاف زبانی و فرهنگی دارد؟

باید از آقای علی راسخ افشار پرسید که منظور ایشان و همفکرانشان از « تمامیت ارضی » چیست. کدام سرزمینها و کدام برش تاریخی را ملاک سرزمین ایران می‌شناسند و چرا؟ سرزمین ایران ظرف دوپست سال اخیر بسیار تغییر کرده است. من به جنگهای ایران و روس و معاهدات ترکمن‌چای اشاره نمی‌کنم، بلکه به دم دست‌ترین آن، مسئله جزیره بحرین و فراندوم انجام شده اشاره دارم. در اوائل سال ۱۳۴۹ (۳۵ سال پیش) بدنبال یک همه پرسی زیر نظارت سازمان ملل، بحرین به عنوان یک کشور مستقل به جرگه دیگر کشورهای جهان پیوست و حکومت ایران از ادعای مالکیت خود بر این جزیره دست کشید. آیا تا قبل از سال ۱۳۴۹ آقای علی راسخ افشار و همفکرانشان « بحرین » را جزو زمینهای ایران می‌شناختند یا نه؟ نظرشان نسبت به فراندوم برگزار شده چیست؟ آیا بحرین همچنان از نظر ایشان جزو خاک ایران محسوب شده و همچنان بر آن ادعای ارضی دارند و یا نظر ایشان و دیگر همفکرانشان در نهضت ملی از پس از سال ۱۳۴۹ تغییر کرده است و تمامیت ارضی ایران کمی کوچکتر شده است!!

هویت مردم ساکن جزیره بحرین چیست؟ آیا تا قبل از سال ۱۳۴۹ « ایرانی » بودند و پس از سال ۱۳۴۹ « بحرینی » شدند؟ من فکر می‌کنم مردم ساکن جزیره بحرین، مستقل از این که تحت اداره سیاسی-قضایی کدام حکومت، ایران، شیخ بحرین و یا جمهوری دمکراتیک بحرین قرار داشته باشند، هویتی قائم به ذات دارند که همانا هویت قومی آنها است. این هویت قرن‌ها است که وجود دارد، مستقل از این که چه کسی در چه زمانی بر این جزیره ادعای مالکیت داشته است یا دارد و یا خواهد داشت.

چشم فروبستن بر ترکیب قومی ایران و انکار آن با تلاش بر پنهان شدن پشت ژست دمکرات مآبانه « حقوق شهروندی »، نه تنها تمامیت ارضی ایران مورد نظر آقای علی راسخ افشار و همفکرانشان در « جبهه ملی ها و چپهای دمکرات » را برآورد نمی‌کند، بلکه دقیقا به

برخوردارند، در مورد چگونگی زیست جمعی مشترک خودشان تصمیم نگیرند. از همین رو است که این حق در مورد ملتها هم به رسمیت شناخته شده و بر اساس آن هیچ کشوری حق دخالت در امور داخلی کشور دیگری را ندارد. این قانون بین‌المللی نمی‌توانست تثبیت شود، هر آنگاه به عنوان یک حق دمکراتیک فردی و جمعی شناخته نمی‌شد. همچنین شناسایی حق تعیین سرنوشت مردم در میثاقهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی منضم به اعلامیه جهانی حقوق بشر توسط مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسیده است. اصل « حق تعیین سرنوشت » یک حق دمکراتیک است و مبنای واقعی است در ارزیابی از جدیت مدعیان دمکراسی

وحدت ملی و تمامیت ارضی

« تمامیت ارضی » و « وحدت ملی » دو عنصر جدانشدنی تفکری هستند که با ایده یک ملت، یک سرزمین، عملا وجود گوناگونی قومی یک سرزمین را انکار می‌کنند. منشا این تفکر عمدتا در منفعت جویی بورژوازی در حفظ سرزمینهای تحت استیلای دولت مرکزی خود، نهفته است. تمام جنگهای قرن گذشته عمدتا در دست‌اندازی به سرزمینهای دیگر برای سوءاستفاده و ثروت‌اندوزی باید دید. در چنین دیدگاهی مردم جایگاهی ندارند. این « خاک » و « زمین » است که مقدس شده و در حفظ آن باید « جانفشانی » کرد. « وحدت ملی » هم برای همین « جانفشانی » بسیار لازم است، چرا که نهایتا این انسانها هستند که باید در میدان جنگ، بر خاک افتند تا « تمامیت ارضی » حفظ شود. بدین گونه است که برای حفظ « خاک » وحدت ملی نیاز می‌افتد و دلیل وحدت ملی نیز « حفظ خاک » می‌شود. برای حفظ « خاک » هر اقدامی مجاز می‌شود، سرکوب حقوق مردم و حتی سرکوب خواست دمکراتیک یک قوم در « تعیین سرنوشت خود ». به این ترتیب « تمامیت ارضی » یا در حقیقت حفظ « خاک » بهانه‌ای می‌شود تا قدرتهای مرکزی، تا خفه کردن هر صدای حقیقی‌بانه‌ای، چکمه از پای در نیاورند.

آقای علی راسخ افشار، از فعالین جبهه ملی، در مقاله‌ای با عنوان « درباره پروژه سیاسی ما » (سایت صدای ما - ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۵) ضمن ارائه نظر خود در مورد پروژه سیاسی جمهوری خواهان دمکرات و لائیک، می‌نویسد: « اصل تمامیت ارضی ایران و این اصل که در محدوده جغرافیائی ایران تنها یک ملت وجود دارد که ملت ایران نام دارد که از مردمی با فرهنگها و زبانها و ادیان و مذاهب گوناگونی تشکیل یافته که در طول تاریخ و قرون متمادی با هم زندگی کرده و میکنند، دو اصلی است که برای ما جبهه ملی ها و چپهای دمکرات غیر قابل گذشت می‌باشد ».

آقای علی راسخ افشار و همفکرانشان معتقدند که در ایران تنها یک ملت وجود دارد و این ملت نه از اقوام بلکه صرفا از مردمانی با اختلافات زبانی و فرهنگی و مذهبی تشکیل شده است. بدیگر سخن ایشان می‌پذیرد

در حاشیه بحث پیرامون اسناد کنگره دهم راه کارگر

آزادی بیان در حزب

محمد اعظمی

اول آذر ۱۳۸۴ برابر بیست و دوم نوامبر ۲۰۰۵

سازمان ها و احزاب سیاسی بخشی از اقشار و طبقات اجتماعی جامعه اند که برای دستیابی به اهدافی شکل می گیرند. این اهداف با یک برنامه سیاسی می تواند اجرا شود. کارکرد عناصر سازنده این تشکل ها، وظایف و حقوق آنها توسط ضوابطی مشخص می شود که اساسنامه اش می نامیم. ضوابط هر اندازه بازتر و دموکراتیک تر باشد امکان تحرک و رشد خلاقیت ها افزون تر شده، کارایی آن بیشتر می شود. ضوابط تنگ و محدود کننده دست ها را می بندد و افراد را با کل تشکل به تعارض می کشد و در تناقض گرفتار می نماید. گریز از تشکل و انفعال و دوگانگی که میدان بر دورویی می گشاید، از نتایج چنین سیاستی است.

تشکل ها ابزار و وسیله اند برای مادیت بخشیدن به اهداف و برنامه ها. اساسنامه و برنامه احزاب ساخته اندیشه انسانها و پرورده فکر آنهاست. طبیعی است که این انسانها، هم حق دارند و هم می توانند آن ها را تصحیح، تکمیل و یا از بنیاد تغییر دهند. دگم کردن ضوابط و غیر قابل تغییر و ابدی فرض کردن برنامه ها، به کنده شدن پای احزاب از زمین و آویختن شان به آسمان می انجامد. برنامه ها، سیاست ها و ضوابط، مقدس نیستند، قابل تغییراند. اصول و پرنسپ ها، احکام آسمانی نیستند که نتوانند دگرگون شوند. گرچه امروز در حرف کسی خلاف این نمی گوید، اما نظر واحدی پیرامون شیوه ها و مکانیزم ها برای این دگرگونی وجود ندارد.

یکی از معیارهای دموکراسی در درون یک تشکل، فراهم کردن امکان تغییر نظر برای همه اعضای آن به یکسان و در همه عرصه هاست. اگر بپذیریم که احکام برنامه و اساسنامه آیه های مذهبی نیستند بنابراین، حق تغییر اسناد توسط اعضا از حقوق مسلم آنهاست. نقض این حق حتی توسط نظرو رای خوداعضا، غیر دموکراتیک است. اگر دموکراسی را بتوان حاکمیت اراده مردم معنی کرد، زمانیکه توسط ضابطه ای حق اعمال اراده از مردم سلب شود آن ضابطه غیر دموکراتیک و غیر قابل دفاع می شود. برای تغییر احکام و ضوابط، در گام نخست نیازمندیم حق زیر سؤال بردن و بحث پیرامون آنها را به رسمیت بشناسیم. این حق چه در جامعه و چه در سازمانها و احزاب سیاسی کارایی یکسانی دارد. نمی توان از آزادی بیان بدون قید و شرط مردم در جامعه دفاع کرد اما آزادی بیان و نظر همراه خود را در تشکیلات به پنهان واهی نپذیرفت. اگر اعضای تشکیلات بخشی از مردم جامعه اند که دوطالبانه برای اهداف و برنامه ای گرد هم آمده اند، حتما وظایفی بیش از مردم جامعه بر دوش

دارند. دلیلی وجود ندارد که این بخش از مردم، در درون تشکل خود حقی کمتر از مردم جامعه داشته باشند و امکان پرواز آزاد اندیشه و بیان برایشان نباشد. تفکری که از محدود کردن بیان عقیده در تشکیلات و مقید کردن آن به شروطی دفاع کند منطقی دلیلی برای دفاع از آزادی بی قید و شرط عقیده در جامعه ندارد. اگر این محدودیت در تشکیلات مفید است چرا باید در جامعه مضر باشد؟ " آزادی بحث در چارچوب برنامه و اساسنامه " که توسط احزاب سنتی چپ در گذشته طرح می شد و امروز برخی افراد و محافل متوقف شده در زمان از آن دفاع می کنند، ایده ای است منسوخ و غیر دموکراتیک. بر طبق این ایده برنامه و اساسنامه پس از تصویب مقدس شده غیر قابل تغییر می شوند. با الهام از این نظر است که حق بحث در خارج از چارچوب برنامه در احزاب رسماً ممنوع شده است و عده ای حق پیدا کرده اند هم برای خود و هم برای آیندگان احکامی وضع کنند که خود نیز نمی توانند آن را تغییر دهند. از اینرو تغییر چارچوب اسناد در این احزاب تنها از طریق اقدامات کودتائی میسر می شود. اندیشه ای که از آزادی بحث در چارچوب برنامه و اساسنامه دفاع می کند چه آگاهانه و چه ناآگاهانه در برابر تحول و پویائی قرار می گیرد و به ایستائی و تحجر کمک می کند. چون امروز و فردا را با اصول غیر قابل تغییر دیروز به زنجیر می کشد. چون گذشته را از آینده قابل قبول تر می داند. چون در گذشته می ماند.

یکی دیگر از پرنسپ های دموکراسی تشکیلاتی، پذیرش نظر اکثریت در حزب بر اساس رابطه اکثریت و اقلیت است. یک حزب سیاسی برای تحقق یک برنامه تلاش و مبارزه می کند و روابط خود را بر مبنی اساسنامه تنظیم می نماید. اقلیت حزب و حتی اعضای آن تشکل زمانی می توانند باقی بمانند که امکان تبدیل نظرشان به نظر اکثریت وجود داشته باشد. در صورتی که این حق نقض شود دلیلی برای ماندن اقلیت نمی ماند. هر ایده ای در ابتدا از طرف فرد یا افرادی طرح می شود که ابتدا همگانی نیست. شرایط دموکراتیک می تواند مشخص کند که امکان پذیرش آن توسط جمع وجود دارد یا نه. تا زمانی که حق بحث آزاد وجود نداشته باشد روشن نخواهد شد که یک نظر تا چه اندازه امکان همگانی شدن دارد. اگر در حزب محدوده های ممنوعه ایجاد شود، جدا از اینکه راه تحول و تکامل ناهموار می شود، امکان ادامه کاری و تداوم فعالیت منتفی می شود. جریاناتی که محدوده های ممنوعه دارند دائماً در حال کشمکش درونی، تجزیه و اضمحلال اند. در چنین احزابی اگر کسی به افکاری نو، خارج از چارچوب های پذیرفته شده دست

پیدا کند، یا باید مرعوب شده لب فرو بندد و یا به ناگزیر به دلیل نداشتن فضای مناسب برای طرح، در مسیر جاده ای یکطرفه به سوی خروج از تشکیلات رانده می شود.

جذب نیرو در احزاب و سازمان های سیاسی بر اساس پذیرش برنامه و اساسنامه صورت می گیرد اما کسی که در یک سازمان سیاسی فعالیت می کند می خواهد برای مسائل جامعه راه حل پیدا کند. هم حزب اندام زنده ای است و هم جامعه پویاست. اعضای حزب نیز هر کدام دارای رگ و پوست و احساس و ادراک اند. انعکاس پدیده ها در ذهن این مجموعه یکسان نیست. در مواردی به تفاوت می رسند. ایده های جدید بعضاً از چارچوب برنامه خارج می شود و در مواردی ممکن است تجدید نظر در برنامه را طلب کند. اگر برای بحث خط قرمز وجود داشته باشد، این ایده ها چگونه می توانند طرح و در برخورد آرا و اندیشه ها تکمیل و پذیرفته شده یا کنار گذاشته شوند. اساساً تحول و تکامل در نتیجه ستیز نو با کهنه پدیدار می شود. با محدود کردن بحث، راه بر تحول حزب بسته می شود. کافی است بیان اندیشه در عرصه ای ممنوع شود. این محدودیت به سرعت گسترش پیدا می کند. چرا که با همان منطقی که در ریچه بحث در زمینه ای بسته شده است، با همان منطقی می توان در ریچه های متعدد دیگری را بر بحث مسدود نمود. افزون بر این، حرکت انسانها میل به تحول و تکامل دارد. آنچه که دیروز پذیرفتنی بود، امروز با دریافت های جدید نیاز به بازبینی داشته ممکن است رد یا تکمیل شود.

پیرامون این مسائل امروز هم اندیشی وجود ندارد. هنوز دوستانی نظیر شهاب برهان وجود دارند که چشم بر این واقعیات می بندند. او در مقاله ای با عنوان " آزادی بی قید شرط بیان، یا اهدای بی قید و شرط تریبون؟! " بالاخره آنچه را که در مقاله پیشین خود با عنوان " دفاع از علنیت برای پوشاندن حقیقت " گفته بود نقض کرده و خود با قلم خود به راه کارگر همان را نسبت می دهد که پیش از این " بهتان " اش می نامید. او در پاسخ من که گفته بودم راه کارگر که از آزادی بی قید و شرط بیان برای مردم کوتاه نمی آید، آزادی بی قید و شرط اعضای خود را نمی پذیرد، با لحنی تند و عصبی عنوان نمود که اساسنامه راه کارگر تا کنون چند بار در راستای گسترش دموکراسی تشکیلاتی اصلاح شده است ولی باز هم از جهاتی نیاز به تغییراتی دارد که برایش کار شده است، اما اولویت های سیاسی فرصت لازم برای در دستور گذاشتن اساسنامه را نداده است. سپس با خشم می افزاید:

استدلال های آنها بیکدیگر است. از طرفداران سوسیالیسم بوروکراتیک تا هواخواهان استبداد دینی و سلطنتی همگی از دادن تریبون به مخالفین خود اکراه دارند. این مجموعه همگی در بحث آزاد پیشاپیش تفکر خود را پیروز نمی دانند. در کفه فکر این طیف سانسور، ارباب و نهایتاً سرکوب مخالف لانه دارد. این فکر بر این باور است که اجازه بحث یعنی دادن بلندگو و دادن بلندگو هم یعنی شکست. مگر کسی که بلندگو می دهد خود نمی تواند در آن بدمد. اگر مخالفی علیه سوسیالیسم سخن گفت و یا در رد سرنگونی مطلبی نوشت آسمان به زمین می چسبد؟ مگر نمی شود در مقابل آنها استدلال کرد. اگر حرفی برای گفتن ندارند هراس ما چیست. اگرهم نکته ای منطقی داشتند چرا نباید پذیرفت؟ اگر ادعای این داریم که آزادی در جامعه بیش از هر نیروئی به سود اردوی کار و زحمت است، که هست، در تشکیلات نیز آزادی به سود فکری است که منطبق قوی تر و استدلال محکم تری دارد.

کسی که معتقد است آزادی بی قید و شرط در مقیاس کل جامعه معنی دارد و نه در درون هر تشکل سیاسی، لازم است روشن کند به چه دلیل آزادی برای یک تشکل مثبت نیست. چرا آزادی در کل جامعه می تواند به خلاقیت ها دامن زند و برای مردم مفید باشد اما برای بخشی از مردم که در تشکلی گرد آمده اند و برای تحقق آزادی در سطح جامعه مبارزه کرده و مرارت می کشند، آزادی مضر می شود. البته در دفاع عنوان شده است که " راه کارگر حمام عمومی نیست که هر رهگذری بتواند در خزینه اش گر و گال بشوید." دوباره شهاب برهان دو مساله بی ارتباط با هم را درهم آمیخته است. رهگذر گر و گال (این چه فرهنگ و چه گویشی است؟) به اعضای راه کارگر چه ارتباطی دارد. بحث ما حقوق اعضای یک تشکل است نه رهگذران. به چه دلیل رهگذر، آنهم از نوع گر و گال اش را به لحاظ حقوقی در جایگاه اعضای راه کارگر قرار می دهید؟ درست است راه کارگر حمام عمومی نیست، اما اعضای راه کارگر هم رهگذر نیستند. آنها می توانند و باید بتوانند در خزینه حمام سازمانشان خود بشویند. لطف کنید مغلطه نکنید!

و یا در جای دیگر برای دفاع از ممنوعیت بحث گفته شده است ما حاضر نیستیم" به صاحبان هر نظری بی قید و شرط آزادی بدهیم، برای مخالفان سرنگونی رژیم، مخالفان دموکراسی، مخالفان سوسیالیسم، برای فاشیست ها، برای حزب الهی ها و نظایرشان."

از چه تاریخی سر و کله " حزب الهی ها و فاشیست ها" در راه کارگر پیدا شده است؟ این موجودات آنجا چه می کنند؟ چرا از بحث اصلی اینگونه می گریزید. حزب الهی ها و فاشیست ها در جامعه حضور دارند و شما هم اعلام کرده اید که از آزادی بی قید و شرط عقیده آنها دفاع می کنید. چرا این موضوع را با بحث آزاد در راه کارگر درهم آمیخته اید؟ واقعیت این است که استدلال کم آورده اید. " حزب الهی ها" و " فاشیست ها" را برای نفی آزادی عقیده به درون راه کارگر کشیده اید تا اعتقاداتان به ممنوعیت بحث بتواند توجیه شود.

عضویت یک تشکیلات فمینیست در آید. امادر یک تشکل که به قواعد دموکراتیک پایبند است، اعضا حق دارند که برنامه و اساسنامه خود را تصحیح، تکمیل و یا تغییر دهند. در نتیجه اعضا حق دارند احکام پیشنهادی خود را به بحث بگذارند. راه کارگر کنگره را عالی ترین مجمع تصمیم گیری خود می داند که تجدید نظر، اصلاح و تصویب برنامه و اساسنامه را عهده دار است. از اینرو تمامی عرصه هائی که در برنامه و اساسنامه آمده است بحث حول آنها منطقی مجاز است، مگر اینکه جریانی مثل راه کارگر بخواهد خود را گرفتار تناقض نماید. مقید کردن آزادی عقیده به اصول و چارچوب هویتی یعنی مقدس کردن برخی حوزه های نظری و غیر قابل تغییر دانستن آنها. اگر این برداشت درست باشد کنگره عالی ترین مجمع تصمیم گیری نخواهد بود چون اعضای کنگره اختیار بحث و تصمیم گیری در برخی حوزه ها را ندارند. چون آن حوزه ها، غیر قابل بحث اند.

دوم زمانی که محدودیت بحث پذیرفته شود دامنه محدودیت ها گسترش پیدا می کند. شهاب برهان می گوید سرنگونی قابل بحث نیست چون یکی از ارکان و اصول سیاسی راه کارگر است. آیا این رفا فقط یک اصل را قبول دارند؟ قاعدتا نه. بنابراین پای اصول دیگر نیز در میان است و به ناگزیر آن ارکان نیز اگر غیر قابل بحث نشده اند، غیر قابل بحث می شوند. خود او به جز سرنگونی در نوشته اش به موارد دیگری اشاره می کند مثل دموکراسی، سوسیالیسم و ... که مخالفت با اینها نیز می بایست به لیست سیاه ممنوعیت بحث افزوده شوند.

تا کنون شهاب برهان از این ایده دفاع می کرد که ممنوعیت بحث که در اساسنامه آنها آمده است مربوط به ۱۴ سال پیش است. از آن زمان تا کنون راه کارگر بحث های زیادی در رابطه با تعمیق دموکراسی داشته و به نتایجی هم رسیده است که فرصت در دستور گذاشتن آنها نبوده و ادعا کرده است که آزادی بیان عقیده بدون قید و شرط در راه کارگر عمیقاً جا افتاده است. حالا با آخرین اظهار نظر او روشن می شود که اولاً ممنوعیت ها از سرنگونی فراتر رفته تمامی مسائل مربوط به اصول و چارچوب هویتی راه کارگر را نیز در بر می گیرد. ثانیاً مقید کردن بحث به اصول و چارچوب هویتی که شهاب برهان آن اصول را به طور ضمنی سوسیالیسم، دموکراسی، سرنگونی و ... می داند در واقع همان " چارچوب برنامه و اساسنامه" است که راه کارگر به طور موقت از اساسنامه کنار گذاشته بود. ثالثاً عرصه هائی که قرار است ممنوع شود بسیار عام و وسیع بوده درک یکسانی از آن نه تنها بین اعضای راه کارگر حتی در بین گرایش حاکم شده بر رهبری این جریان وجود ندارد.

سوم اینکه بستن دریاچه بحث چه در سطح جامعه و چه در درون تشکل از یک ترس سرچشمه می گیرد. کسی که ریگی در کفش دارد از بحث آزاد می هراسد و باید هم بهراسد. نگاهی به مواضع همه کسانی که از بحث آزاد می ترسند و توجه به استدلال شان بیانگر نزدیکی

" آقای اعظمی هم این را می داند. اگر حرف او این بود که چرا اساسنامه از زندگی واقعی ما عقب تر مانده است، می شد به حسن نیت او باور داشت، اما او که بهتر از خیلی ها از عمق جا افتادگی دموکراسی تشکیلاتی و آزادی بی قید و شرط بیان نظرات در راه کارگر خبر دارد، ترجیح می دهد حقیقت را وارونه کند."

واقعیت این است که من از " عمق جا افتادگی دموکراسی تشکیلاتی و آزادی بی قید و شرط بیان نظرات در راه کارگر " خبر نداشته ام و گرنه " بهتان " نمی زدم. خود شهاب برهان که چپ و راست در نقش سخنگو در میز گرد و پالتاک شرکت کرده و مقاله در دفاع و توضیح مصوبات کنگره دهم مینویسد، ادعای خود یعنی عمق جا افتادگی دموکراسی را زیر سؤال برده و در یک چرخش صد و هشتاد درجه ای ناگهان چنین اظهار می دارد:

" آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان در مقیاس کل جامعه معنی دارد و نه در درون هر تشکل بخصوص سیاسی، و این چیزی است که آقای اعظمی آن را عوضی فهمیده است"

بدین ترتیب روشن می شود که خود ایشان که از عمق جا افتادگی آزادی بی قید و شرط بیان نظرات در راه کارگر نوشته بود یا در آنجا نظر نادرستی داده است یا در اینجا نادرست می گوید. اگر این ادعا مبنی قضاوت قرار گیرد به نظر نمی رسد دموکراسی در راه کارگر چندان هم عمیق باشد. من البته با تمام انتقادهائی که به راه کارگر در این زمینه دارم فکر می کنم شهاب برهان نظرات خود را به جای راه کارگر به خورد ما می دهد.

اما سخن اصلی شهاب برهان در مقاله " آزادی بی قید و شرط بیان، یا اهدای بی قید و شرط تریبون؟ " دفاع از محدودیت بحث در درون تشکل هاست. او معتقد است که " آزادی عقیده و بیان در هر حزب سیاسی با اصول و چارچوب هویتی آن حزب مقید می شود." می گوید " راه کارگر حمام عمومی نیست که هر رهگذری بتواند در خزینه اش گر و گال بشوید. مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی یکی از ارکان و اصول سیاسی، یکی از شرایط پایه ای عضویت اعضا و به این دلیل، موضوعی غیر قابل بحث در راه کارگر است." و در جای دیگر نوشته خود چنین اظهار می دارد: " ... یعنی به صاحبان هر نظری بی قید و شرط آزادی بدهیم، برای مخالفان سرنگونی رژیم، مخالفان دموکراسی، مخالفان سوسیالیسم، برای فاشیست ها، برای حزب الهی ها و نظایرشان! "

در ارتباط با نظر شهاب برهان چند نکته گفتنی است:

اول باید توجه داشت که ایشان شرایط عضویت در یک تشکل را با شرایط ناظر بر بحث آزاد اعضای آن تشکل درهم آمیخته و یگانه پنداشته است. شرایط ناظر بر ایندو همسان نیست. برای عضویت در یک تشکل ضروری است که برنامه و اساسنامه آن تشکل پذیرفته شود. بنابراین کسی که مخالف برابری زن با مرد، مخالف سقط جنین، مخالف آزادی پوشش زنان است، نمی تواند به

کنگره دهم این تغییر رسماً اعلام شد، اما این سیاست از کنگره نهم ناظر بر سیاست های راه کارگر بوده است. این تغییر نه از گزارش شما، بلکه در عملکرد شما بازتاب داشته است. با این سیاست راه کارگر نتوانست با هیچکدام از متحدین پیشین خود یک اقدام مشترک انجام دهد. با این سیاست راه کارگر تنهای آنها ماند.

این هم سند و مدرکی که از من می خواستید. ببینید که بهتان نمی زنم، از اسناد و عملکرد خود شما می گویم. اما چون شما خود با زبان خود و قلم خود آنها را نگفته و نوشته اید سر تان را زیر برف کرده و در این توهم اید که دیگران نیز آنها را در عملکرد شما نمی بینند.

کفایت می کند یا باز به برهان بیشتری نیاز دارید جناب برهان!

کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید)

رژیم تخریب گلزار خاوران و "بازسازی" آن را آغاز کرد،

بنا بر گزارشی که از تهران رسیده، رژیم "بازسازی" گلزار خاوران را با تخریب و کندن سنگ‌ها و نهال‌های موجود در آن آغاز کرده است. این کار در صورتی انجام می‌گیرد که مسئولات سازمان بهشت زهرا که سرپرستی گلزار خاوران را نیز به عهده دارند، خانواده‌ها را متقاعد کرده بودند هر اقدامی در این راستا با آگاهی آنان صورت خواهد گرفت. دیروز سه شنبه ۲۴ آبان، شماری از خانواده‌ها برای پیگیری این امر به دیدار صادقی فرد نماینده دادستانی در بهشت زهرا رفتند، اما موفق به دیدار با او نشدند. روز جمعه ۲۷ آبان، خانواده‌ها در اعتراض به تخریب و "بازسازی" گلزار خاوران، در این مکان تجمع خواهند کرد.

کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) ضمن محکوم نمودن تلاش مذبحخانه رژیم برای سرپوش گذاشتن بر اسناد جنایتش در گلزار خاوران، عموم را به یک اعتراض سراسری فرا می‌خواند. تجربه ۲۶ سال حاکمیت ننگین رژیم جمهوری اسلامی نشان داده که هموار از سکوت ما، برای پیش برد اهداف ضدبشری خود استقاده کرده است. با اعتراض گسترده خود، رژیم را از دستیابی به هدف منحوس و ناپلید خود در گلزار خاوران باز بداریم.

کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید)

چهارشنبه ۲۵ آبان ۱۳۸۴ برابر با ۱۶ نوامبر ۲۰۰۵

ببقیه از صفحه ۱۵

انکار واقعیت به دوری از

او چون فکر می کند انتقاد من نه به محدودیت در مباحث، بلکه از این زاویه است که راه کارگر برای چگونگی سرنگونی محدودیت ایجاد کرده است، در دفاع از راه کارگر می گوید این شرط گذاری در مباحثات در مقابل خط استحاله رژیم ضرورت یافت. و می افزاید که "منظور غیر قابل بحث بودن سرنگونی بود و نه چگونگی آن" بسیار خوب دوست عزیز! منظور من هم غیر قابل بحث بودن سرنگونی است. درست به همین انتقاد دارم. به محدودیت بحث. حال این محدودیت چه در باره سرنگونی باشد چه چگونگی سرنگونی. این یعنی اندیشه را به زنجیر کشیدن. این یعنی عدول از آزادی بیان وعقیده بدون قید و شرط که وعده آن را به مردم داده اید. می دانید که عدول از این ضابطه طبق مفاد اساسنامه - اگر اساسنامه برای طاقچه تهیه نشده باشد- تنبیه در پی خواهد داشت یعنی طبق نام گذاری اساسنامه شما، با "اقدامات انضباطی" روبرو می شود. درست نیست حقایق وازگونه شوند. ممکن است با دست کاری در واقعیات امثال مرا عقب برانید اما در نهایت نمی توان حقایق را برای همه پوشیده نگهداشت. شما در پاسخ انتقاد من از ندانن گزارش کنگره نهم راه کارگر دفاع کرده اید. به گونه ای وانمود کرده اید که کنگره نهم مباحث در دستور مسائل درونی تشکیلات بوده است. دستور کار کنگره نهم چه بود؟ آیا به اسرار تشکیلاتی اختصاص داشت؟ درست می گوئید که کنگره نهم سیاست گذاری نکرد. اما چرا نکرد؟ مگر در دستور کارش مسئله سیاسی نبود؟ سرنوشت مسائل سیاسی به کجا کشید؟ آیا این هم اسرار سازمانی است یا اسرار سازمانی شما چون کشی می تواند به همه عرصه ها کشیده شود؟ دستور جلسه کنگره نهم را شاید دیگران ندانند، اما اعضای راه کارگر که می دانند. برای آنها چه پاسخی دارید؟ بیهوده ضعف گزارش دهی را که لانه در فکر شما دارد با اسرار سازمانی و مسائل درونی درهم نکنید. کسی از شما اسرار سازمانی نخواسته است. یا حق شما را زیر سؤال نبرده است که "مسائل تشکیلاتی خود را علنی کنید یا نکنید". اما بدانید که دیگران شما و ما را بر اساس چگونگی استفاده از این حق قضاوت می کنند. دیگران حق دارند براین پایه ما را قضاوت کنند. پنجم اینکه از کنگره نهم به این سو هیچ اقدام مشترکی با آن جریاناتی که در دوره پیش حرکت مشترک می کردید، انجام نداده اید. آیا این نشانه تغییر سیاست نیست؟ درست است که کنگره نهم سیاست گذاری نکرد، اما کمیته مرکزی جدید سیاست خود را تغییر داد. نگوئید در کنگره دهم تغییر کرده است. در

اعضای راه کارگر را با "گر و گال" و "فاشیست" درهم می کنید تا بتوانید با ارباب دهن یارانتان را ببندید. اینهمه اغراق برای چیست؟ اگر شما تا به این اندازه در محاصره گر و گال، حزب الهی و فاشیست و .. هستید، حتما مشکلی دارید. با ممنوعیت بحث مشکل شما حل نمی شود. توصیه من به شما این است که در فکر راه حل دیگری باشید!

در حاشیه بحث: در نظر داشتم در مطلبی جداگانه به انتقادات شهاب برهان از سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران پاسخ دهم. اکنون به نظرم رسید که پرداختن به آنها در حاشیه بحث ها مناسب تر است. از اینرودر این نوشته نظرم را در باره دو انتقاد ایشان می گویم و در حاشیه مطلب بعدی به دیگر انتقادات می پردازم.

یکی از انتقادات شهاب برهان این است که چرا نامه انتقادی کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان به کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران در رابطه با پیام دبیر اول این حزب به بوش علنی نشد.

من با انتقاد شهاب برهان در این مورد موافقم. فکر می کنم می بایست نامه انتقادی خود را به کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران علنی می کردیم. البته دلیل کمیته مرکزی سازمان ما برای علنی نکردن نامه این بود که فکر می کرد با توجه به روحیات و فرهنگ حزب دموکرات، انتقاد بدین صورت اثربیشتری روی آنها بجا خواهد گذاشت. برای من هنوز صحت این ارزیابی اثبات نشده است. در تشکیلات سازمان ما تعداد دیگری نیز با علنی کردن نامه موافق بوده و هستند. ولی چون در هیچ ارگان رسمی در این باره از کل تشکیلات نظر خواهی نشده است، درصد موافق و مخالف روشن نیست. انتقاد دیگر شهاب برهان به موضع سازمان ما در قبال رفراندوم با می گردد. او می گوید: "راه کارگر در بحث بر سر رفراندوم از پروژه آمریکا پسند "فراخوان ملی برای رفراندوم برای قانون اساسی .." - برخلاف سازمان مربوطه وی (یعنی سازمان ما) - حمایت نکرده، پته آن را روی آب ریخته و ..."

برای من روشن نیست که این اطلاعات را شهاب برهان از کجا آورده است. کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران در باره فراخوان برگزاری رفراندوم برای تغییر قانون اساسی و تشکیل مجلس موسسان در اعلامیه ای به تاریخ ۲۳ آذرماه ۱۳۸۴ برابر ۱۲ دسامبر ۲۰۰۵ با صراحت برنامه این فراخوان را نقد کرده است. موضع گیری چنان روشن بود که فراخوان دهندگان رفراندوم که نسبت به حامیان فراخوان شاخک بسیار حساسی داشتند، سازمان ما را در لیست حامی قرار ندادند. من نیز در مقاله ای در رابطه با رفراندوم، حمایت از آن را رد کرده ام. البته من با وجود اشتراک با موضع کمیته مرکزی سازمان در قبال فراخوان و دفاع از آن، تاکیدات و انتقادات متفاوتی داشتم.

گزارشی از مراسم بزرگداشت سالگرد داریوش و پروانه فروهر



بدنبال اعلام عدم موافقت مسئولان استانداری تهران با درخواست پرستو فروهر برای برگزاری هفتمین سالروز قتل داریوش فروهر و پروانه اسکندری در مکانی عمومی، مراسم یادبود آ، امسال هم مانند سال گذشته، روز سه شنبه ۸۴/۹/۱ از ساعت ۱۶:۳۰ در منزل آن مرحومان تحت تدابیر شدید امنیتی برگزار شد.

در این مراسم، که با حضور تعداد قابل توجهی از فعالان سیاسی، دانشجویان و اقشار مختلف مردم برگزار شد، چهره‌های سیاسی از جمله: دکتر ناصر زرافشان (وکیل پرونده قتل‌های زنجیره ای)، شیرین عبادی، مهندس عزت الله سبحانی، دکتر صدر حاج سید جوادی، خسرو سیف، پرویز ورجاوند، مهندس عباس امیر انتظام، محمد ملکی، فریبرز رئیس دانا، هدی صابر، حجت الاسلام احمد منتظری (به نمایندگی از آیت الله منتظری)، پروفیسور امین، محمد بسته نگار، دکتر احسان نراقی، دکتر احمد زیدآبادی، مهندس هاشم صباغیان، دکتر حبیب الله پیمان، مرضیه مرتاضی لنگرودی، حسین شاه حسینی، مهندس علی اکبر موسوی خوئینی، عبدالله مومنی، سعید حبیبی، محمد هاشمی، مرتضی اصلاحچی، اعضای کمیته دانشجویی دفاع از زندانیان سیاسی و ... حضور داشتند.

به گزارش خبرگزاری‌ها خانم پرستو فروهر ضمن قدردانی از حضور شرکت کنندگان در این مراسم و گرامیداشت یاد قربانیان قتل‌های زنجیره ای، از دکتر ناصر زرافشان وکیل قربانیان قتل‌های زنجیره ای و همچنین اکبر گنجی روزنامه نگار که آزادی خویش را فدای افشای حقایق این پرونده کرد تشکر نمود.

پرستو فروهر با قرائت شعری از مرحوم پروانه اسکندری در سخنانی که به علت تالم ایشان چندین بار قطع شد، با ابراز ناامیدی و ناخرسندی از روند هفت ساله رسیدگی به این پرونده گفت: «هفت سال است که سنگ فاجعه به دوش می کشم و در لابه لای هزاران شایعه و دروغ در جستجوی تکه های حقیقت هستم تا در کنار هم بگذارم داریوش و پروانه فروهر گرچه در میان زندهگان نیستند اما خونشان شرم و رسوایی برای آنانکه دشمن خطابشان می‌کنند به ارمغان آورد.»

وی در توصیف وضعیت همفکران خود اظهار داشت: «ما در حصار از دروغ خشونت و عوام فریبی گرفتار آمده ایم و حصار از ترسها و تردیدهای خودمان نیز در کنار آنها قرار داده ایم.»

در این مراسم شرکت کنندگان با سر دادن شعارهایی چون: مرگ بر استبداد، سلام بر مصدق درود بر فروهر، ناصر زرافشان وکیل خلق ایران، فروهر فروهر راهت ادامه دارد، زندانی سیاسی آزاد باید گردد، گنجی قهرمان آزاد باید گردد، ای جلا دنگت باد، رفرا ند م رفرا ند م این است شعار مردم و سردادن سرودهای یار دبستانی، ای ایران و مرغ سحر، یاد و خاطره ی قربانیان قتل‌های زنجیره ای را گرامی داشتند.

بنا به گزارش خبرگزاری‌ها حضور نیروهای انتظامی و امنیتی در این مراسم به نسبت سالهای گذشته بسیار چشمگیرتر بود. و همچنین حضور دکتر ناصر زرافشان و خانم شیرین عبادی به شدت مورد استقبال حضار قرار گرفت.

پیام به شرکت کنندگان در مراسم گرامیداشت هفتمین سالگرد قربانیان قتل‌های زنجیره ای!

بیان جمهوری اسلامی ایران در نقض حقوق انسانها و شهروندان جامعه بطور عام ودگراندیشان ومخالفان سیاسی و عقیدتی آن بطور خاص، نشان از مجموعه شیوه هایی دارد که مستبدان در طول تاریخ ابداع نموده اند. از قصاص و سنگسار قرون وسطایی تا اعدام های بدون محاکمه و شیوه های تواب سازی مخالفان سیاسی و بالاخره قتل های سیاسی جزئی از آن مجموعه سرکوبی است که جمهوری اسلامی در طول حیات خود بکار برده است.

ترور دگراندیشان در واقع از شیوه هایی است که همزاد جمهوری اسلامی بوده است. ترور رهبران جنبش خلق ترکمن در اوایل بعد از انقلاب، قتل دکتر کاظم سامی در سالهای نخست این حاکمیت، انبوه ترورهای مخالفان سیاسی در خارج کشور و به دنبال آنها، قتل های زنجیره ای در هفت سال پیش، بخشی از کارنامه سیاه رژیم در خصوص قتل‌های سیاسی است.

در همان هفت سال پیش آنگاه که محمد خاتمی به نقش ارگانهای رژیم در این قتلها اعتراف نمود و قول معرفی و محاکمه عاملان و آمران آنها داد، برای اغلب نیروهای ترقیخواه و فعالین حقوق بشر محرز بود که اینها وعده هایی است که در ساختار قدرت حاکم بر ایران ناشدنی است و بر تشکیل کمیته حقیقت یاب مستقل تأکید داشتند. اکنون پس از گذشت سالها همچنان دستگاه قضایی حاکم بر ایران و کل رژیم، اصلی ترین مانع تلاشهایی است که از طرف خانواده قربانیان، وکلای آنها و نیروهای ترقیخواه میهن مان برای روشنایی بخشیدن به ابعاد این جنایت صورت می گیرد.

بعداز کودتای انتخاباتی ریاست جمهوری و روی کار آمدن رئیس جمهور ذوب در ولایت فقیه، اکنون رژیم از مراسم بزرگداشت این عزیزان نیز جلوگیری می کند.

اما چه باک!

مجید شریف، پرویز دوانی، پروانه وداریوش فروهر، مختاری و پوینده و ... جانهای شیفته ای بوده اند که در دوره ای از تاریخ تاریک میهن مان پرچم آگاهی، آزادیخواهی و مقاومت پر شور در برابر جاهلان حاکم برافراشتند. آنان بعنوان سملهای آزادیخواهانه میهنمان، امروز در قلب تک تک آزادیخواهان جای داشته و بی گمان در آینده نیز جاودانه خواهند ماند. گرامی یادشان نیرو بخش مبارزات مان در برقراری جامعه ای آزاد و دمکراتیک خواهد بود.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - فرانسه

۵ آذر ۱۳۸۴

۲۶ نوامبر ۲۰۰۵

اتحاد کار

شماره ۱۳۲ آبان ۱۳۸۴

نوامبر ۲۰۰۵

ETEHAD KAR
NOVEMBER 2005
VOL 12. NO. 132

تماس با روابط عمومی سازمان:
نامه های خود را به آدرسهای زیر از
یکی از کشورهای خارج برای ما پست
کنید.

آدرس پستی (جدید):

ETEHAD
B. P. N°. 351
75625 PARIS Cedex 13
France

آدرس سازمان در نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس پست الکترونیکی

info@etehadefedaian.org

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadefedaian.org

۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷ (۴۹)

فاکس

۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

تلفن

بها معادل: ۱/۵ ارو

آثار این جنایات محو نخواهد شد

جمهوری اسلامی ایران در نظر دارد طرحی را که از مدتها پیش برای محو آثار جنایت اش در سر داشت با به قدرت رسیدن ارتجاعی ترین جناح حکومت به مرحله اجرا گذارد. این حکومت که تا کنون انرژی و توانش را برای نابود کردن مبارزین و آزادیخواهان به کار برده و فرصت چندانی برای پرداختن به جانباختگان و قربانیان جنایت خود نداشته است، این روزها فرصت را غنیمت شمرده و برای محو آثار جرمش دست به کار شده است. آنچه که اجرای این طرح را شتاب داده، به قدرت رسیدن کسانی است که خود بر صندلی اتهام قرار دارند. احمدی نژاد رئیس جمهور، محسنی اژه ای وزیر اطلاعات و پور محمدی وزیر کشور از جمله این افراد اند. این طرح زیر نظر وزیر کشور به پیش می رود که خود عضو کمیسیون مرگ خمینی بوده و در کشتار هزاران زندانی سیاسی در سال هزار و سیصد و ششصد و هفت نقش مستقیم داشته است. "خاوران" در تهران یکی از مکانهایی است که زندانیان سیاسی اعدام شده، به صورت دسته جمعی در گودالهای بزرگ دفن شده اند. این مکان امروزه به یکی از سندهای گویای جنایات حاکمان جمهوری اسلامی تبدیل شده و محل تجمع خانواده های زندانیان سیاسی است. علاوه بر این، هر ساله خانواده این جانباختگان در یکی از روزهای شهریور ماه به صورت دسته جمعی در این محل گرد هم می آیند و یاد این عزیزان را زنده نگه می دارند. جمهوری اسلامی با تهاجم به این محل تحت لوای "ساماندهی" قصد دارد تا هم آثار جرم خود را از دیدگان پاک کند و هم امکان حرکت جمعی خانواده ها علیه خود را تضعیف نماید.

اگر خاوران سندی است که به جنایت این رژیم گواهی می دهد، قطعه سی و سه گورستان "بهشت زهرا" در تهران مکانی است که آثار جرم رژیم شاه در آن نهفته است. در این محل صدها رزمنده چپ و دمکرات جامعه ما که به جرم عشق به رهائی مردم توسط حکومت شاه اعدام شدند، به خاک سپرده شده اند. زنان و مردانی چون کتیرائی، احمد زاده، بدیع زادگان، تقی زاده، جزنی، چوپان زاده، حنیف نژاد، ابراهیم زاده، پویان، سورکی، آشوری زاده و دهها و دهها رزمنده با نام و گمنام دیگر که خواهان آزادی و برابری بودند و به جوخه مرگ سپرده شدند. این مکان که تحت عنوان "بهسازی و ساماندهی" و به بهانه تجارت و فروش قبر مورد تهاجم قرار گرفته است، بخشی از نقشه حکومت برای محو آثار مبارزان چپ و نیروهای ترقی خواه جامعه می باشد. جنایتکاران اگر برای قدرت به روی هم تیغ می کشند، در پاک کردن آثار جنایت یار و یاور یکدیگرند. کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران ضمن محکوم کردن یورش رژیم به محل دفن مبارزان راه آزادی و عدالت، اعلام میدارد که حتی محو این مکانها هم نمی تواند آثار جرم جنایات این حکومت را پاک کند. امروز هزاران انسان در چهارگوشه جهان شاهدان زنده جنایات رژیم شاه و جمهوری اسلامی اند. امروز به تعداد جمعیت کشور و به وسعت سرزمین ایران شاهد و سند برای این جنایات وجود دارد که در دادگاههای عادلانه به جرم و جنایات این رژیم گواهی خواهند داد. محو آثار جرم تلاشی بیهوده است، اما نباید گذاشت که متهمان اصلی این جنایات آسوده به پاک کردن آثار جرم خود مبادرت کنند. تجربه نشان داده است که نیروی متحد مردم حکومت را به عقب می نشاند. پس لازم است که به اعتراض برخیزیم.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران اعلام می دارد که برای پس راندن حکومت از هیچ تلاشی دریغ نخواهد نمود و دست تمامی آزادیخواهان را برای عقب نشاندن حکومت به گرمی خواهد فشرد.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۵ آبان ۱۳۸۴ ۲۷ آکتبر ۲۰۰۵

